

رباعیات ابوسعید ابوالخیر

## فہرست مطالب

۳	رباعی شمارہ ۱
۴	رباعی شمارہ ۲
۵	رباعی شمارہ ۳
۶	رباعی شمارہ ۴
۷	رباعی شمارہ ۵
۸	رباعی شمارہ ۶
۹	رباعی شمارہ ۷
۱۰	رباعی شمارہ ۸
۱۱	رباعی شمارہ ۹
۱۲	رباعی شمارہ ۱۰
۱۳	رباعی شمارہ ۱۱

۱۴	رباعی شماره ۱۲
۱۵	رباعی شماره ۱۳
۱۶	رباعی شماره ۱۴
۱۷	رباعی شماره ۱۵
۱۸	رباعی شماره ۱۶
۱۹	رباعی شماره ۱۷
۲۰	رباعی شماره ۱۸
۲۱	رباعی شماره ۱۹
۲۲	رباعی شماره ۲۰
۲۳	رباعی شماره ۲۱
۲۴	رباعی شماره ۲۲
۲۵	رباعی شماره ۲۳

۲۶	رباعی شماره ۲۴
۲۷	رباعی شماره ۲۵
۲۸	رباعی شماره ۲۶
۲۹	رباعی شماره ۲۷
۳۰	رباعی شماره ۲۸
۳۱	رباعی شماره ۲۹
۳۲	رباعی شماره ۳۰
۳۳	رباعی شماره ۳۱
۳۴	رباعی شماره ۳۲
۳۵	رباعی شماره ۳۳
۳۶	رباعی شماره ۳۴
۳۷	رباعی شماره ۳۵

۳۸	رباعی شماره ۳۶
۳۹	رباعی شماره ۳۷
۴۰	رباعی شماره ۳۸
۴۱	رباعی شماره ۳۹
۴۲	رباعی شماره ۴۰
۴۳	رباعی شماره ۴۱
۴۴	رباعی شماره ۴۲
۴۵	رباعی شماره ۴۳
۴۶	رباعی شماره ۴۴
۴۷	رباعی شماره ۴۵
۴۸	رباعی شماره ۴۶
۴۹	رباعی شماره ۴۷

۵۰	رباعی شماره ۴۸
۵۱	رباعی شماره ۴۹
۵۲	رباعی شماره ۵۰
۵۳	رباعی شماره ۵۱
۵۴	رباعی شماره ۵۲
۵۵	رباعی شماره ۵۳
۵۶	رباعی شماره ۵۴
۵۷	رباعی شماره ۵۵
۵۸	رباعی شماره ۵۶
۵۹	رباعی شماره ۵۷
۶۰	رباعی شماره ۵۸
۶۱	رباعی شماره ۵۹

٦٢	رباعی شماره ٦٠
٦٣	رباعی شماره ٦١
٦٤	رباعی شماره ٦٢
٦٥	رباعی شماره ٦٣
٦٦	رباعی شماره ٦٤
٦٧	رباعی شماره ٦٥
٦٨	رباعی شماره ٦٦
٦٩	رباعی شماره ٦٧
٧٠	رباعی شماره ٦٨
٧١	رباعی شماره ٦٩
٧٢	رباعی شماره ٧٠
٧٣	رباعی شماره ٧١

۷۴	رباعی شماره ۷۲
۷۵	رباعی شماره ۷۳
۷۶	رباعی شماره ۷۴
۷۷	رباعی شماره ۷۵
۷۸	رباعی شماره ۷۶
۷۹	رباعی شماره ۷۷
۸۰	رباعی شماره ۷۸
۸۱	رباعی شماره ۷۹
۸۲	رباعی شماره ۸۰
۸۳	رباعی شماره ۸۱
۸۴	رباعی شماره ۸۲
۸۵	رباعی شماره ۸۳



۸۶	رباعی شماره ۸۴
۸۷	رباعی شماره ۸۵
۸۸	رباعی شماره ۸۶
۸۹	رباعی شماره ۸۷
۹۰	رباعی شماره ۸۸
۹۱	رباعی شماره ۸۹
۹۲	رباعی شماره ۹۰
۹۳	رباعی شماره ۹۱
۹۴	رباعی شماره ۹۲
۹۵	رباعی شماره ۹۳
۹۶	رباعی شماره ۹۴
۹۷	رباعی شماره ۹۵

۹۸	رباعی شماره ۹۶
۹۹	رباعی شماره ۹۷
۱۰۰	رباعی شماره ۹۸
۱۰۱	رباعی شماره ۹۹
۱۰۲	رباعی شماره ۱۰۰
۱۰۳	رباعی شماره ۱۰۱
۱۰۴	رباعی شماره ۱۰۲
۱۰۵	رباعی شماره ۱۰۳
۱۰۶	رباعی شماره ۱۰۴
۱۰۷	رباعی شماره ۱۰۵
۱۰۸	رباعی شماره ۱۰۶
۱۰۹	رباعی شماره ۱۰۷

۱۱۰	رباعی شماره ۱۰۸
۱۱۱	رباعی شماره ۱۰۹
۱۱۲	رباعی شماره ۱۱۰
۱۱۳	رباعی شماره ۱۱۱
۱۱۴	رباعی شماره ۱۱۲
۱۱۵	رباعی شماره ۱۱۳
۱۱۶	رباعی شماره ۱۱۴
۱۱۷	رباعی شماره ۱۱۵
۱۱۸	رباعی شماره ۱۱۶
۱۱۹	رباعی شماره ۱۱۷
۱۲۰	رباعی شماره ۱۱۸
۱۲۱	رباعی شماره ۱۱۹

۱۲۲	رباعی شماره ۱۲۰
۱۲۳	رباعی شماره ۱۲۱
۱۲۴	رباعی شماره ۱۲۲
۱۲۵	رباعی شماره ۱۲۳
۱۲۶	رباعی شماره ۱۲۴
۱۲۷	رباعی شماره ۱۲۵
۱۲۸	رباعی شماره ۱۲۶
۱۲۹	رباعی شماره ۱۲۷
۱۳۰	رباعی شماره ۱۲۸
۱۳۱	رباعی شماره ۱۲۹
۱۳۲	رباعی شماره ۱۳۰
۱۳۳	رباعی شماره ۱۳۱

۱۳۴	رباعی شماره ۱۳۲
۱۳۵	رباعی شماره ۱۳۳
۱۳۶	رباعی شماره ۱۳۴
۱۳۷	رباعی شماره ۱۳۵
۱۳۸	رباعی شماره ۱۳۶
۱۳۹	رباعی شماره ۱۳۷
۱۴۰	رباعی شماره ۱۳۸
۱۴۱	رباعی شماره ۱۳۹
۱۴۲	رباعی شماره ۱۴۰
۱۴۳	رباعی شماره ۱۴۱
۱۴۴	رباعی شماره ۱۴۲
۱۴۵	رباعی شماره ۱۴۳

۱۴۶	رباعی شماره ۱۴۴
۱۴۷	رباعی شماره ۱۴۵
۱۴۸	رباعی شماره ۱۴۶
۱۴۹	رباعی شماره ۱۴۷
۱۵۰	رباعی شماره ۱۴۸
۱۵۱	رباعی شماره ۱۴۹
۱۵۲	رباعی شماره ۱۵۰
۱۵۳	رباعی شماره ۱۵۱
۱۵۴	رباعی شماره ۱۵۲
۱۵۵	رباعی شماره ۱۵۳
۱۵۶	رباعی شماره ۱۵۴
۱۵۷	رباعی شماره ۱۵۵

۱۵۸	رباعی شماره ۱۵۶
۱۵۹	رباعی شماره ۱۵۷
۱۶۰	رباعی شماره ۱۵۸
۱۶۱	رباعی شماره ۱۵۹
۱۶۲	رباعی شماره ۱۶۰
۱۶۳	رباعی شماره ۱۶۱
۱۶۴	رباعی شماره ۱۶۲
۱۶۵	رباعی شماره ۱۶۳
۱۶۶	رباعی شماره ۱۶۴
۱۶۷	رباعی شماره ۱۶۵
۱۶۸	رباعی شماره ۱۶۶
۱۶۹	رباعی شماره ۱۶۷

۱۷۰	رباعی شماره ۱۶۸
۱۷۱	رباعی شماره ۱۶۹
۱۷۲	رباعی شماره ۱۷۰
۱۷۳	رباعی شماره ۱۷۱
۱۷۴	رباعی شماره ۱۷۲
۱۷۵	رباعی شماره ۱۷۳
۱۷۶	رباعی شماره ۱۷۴
۱۷۷	رباعی شماره ۱۷۵
۱۷۸	رباعی شماره ۱۷۶
۱۷۹	رباعی شماره ۱۷۷
۱۸۰	رباعی شماره ۱۷۸
۱۸۱	رباعی شماره ۱۷۹



۱۸۲	رباعی شماره ۱۸۰
۱۸۳	رباعی شماره ۱۸۱
۱۸۴	رباعی شماره ۱۸۲
۱۸۵	رباعی شماره ۱۸۳
۱۸۶	رباعی شماره ۱۸۴
۱۸۷	رباعی شماره ۱۸۵
۱۸۸	رباعی شماره ۱۸۶
۱۸۹	رباعی شماره ۱۸۷
۱۹۰	رباعی شماره ۱۸۸
۱۹۱	رباعی شماره ۱۸۹
۱۹۲	رباعی شماره ۱۹۰
۱۹۳	رباعی شماره ۱۹۱

۱۹۴	رباعی شماره ۱۹۲
۱۹۵	رباعی شماره ۱۹۳
۱۹۶	رباعی شماره ۱۹۴
۱۹۷	رباعی شماره ۱۹۵
۱۹۸	رباعی شماره ۱۹۶
۱۹۹	رباعی شماره ۱۹۷
۲۰۰	رباعی شماره ۱۹۸
۲۰۱	رباعی شماره ۱۹۹
۲۰۲	رباعی شماره ۲۰۰
۲۰۳	رباعی شماره ۲۰۱
۲۰۴	رباعی شماره ۲۰۲
۲۰۵	رباعی شماره ۲۰۳

۲۰۶	رباعی شماره ۲۰۴
۲۰۷	رباعی شماره ۲۰۵
۲۰۸	رباعی شماره ۲۰۶
۲۰۹	رباعی شماره ۲۰۷
۲۱۰	رباعی شماره ۲۰۸
۲۱۱	رباعی شماره ۲۰۹
۲۱۲	رباعی شماره ۲۱۰
۲۱۳	رباعی شماره ۲۱۱
۲۱۴	رباعی شماره ۲۱۲
۲۱۵	رباعی شماره ۲۱۳
۲۱۶	رباعی شماره ۲۱۴
۲۱۷	رباعی شماره ۲۱۵

۲۱۸	رباعی شماره ۲۱۶
۲۱۹	رباعی شماره ۲۱۷
۲۲۰	رباعی شماره ۲۱۸
۲۲۱	رباعی شماره ۲۱۹
۲۲۲	رباعی شماره ۲۲۰
۲۲۳	رباعی شماره ۲۲۱
۲۲۴	رباعی شماره ۲۲۲
۲۲۵	رباعی شماره ۲۲۳
۲۲۶	رباعی شماره ۲۲۴
۲۲۷	رباعی شماره ۲۲۵
۲۲۸	رباعی شماره ۲۲۶
۲۲۹	رباعی شماره ۲۲۷

۲۳۰	رباعی شماره ۲۲۸
۲۳۱	رباعی شماره ۲۲۹
۲۳۲	رباعی شماره ۲۳۰
۲۳۳	رباعی شماره ۲۳۱
۲۳۴	رباعی شماره ۲۳۲
۲۳۵	رباعی شماره ۲۳۳
۲۳۶	رباعی شماره ۲۳۴
۲۳۷	رباعی شماره ۲۳۵
۲۳۸	رباعی شماره ۲۳۶
۲۳۹	رباعی شماره ۲۳۷
۲۴۰	رباعی شماره ۲۳۸
۲۴۱	رباعی شماره ۲۳۹

۲۴۲	رباعی شماره ۲۴۰
۲۴۳	رباعی شماره ۲۴۱
۲۴۴	رباعی شماره ۲۴۲
۲۴۵	رباعی شماره ۲۴۳
۲۴۶	رباعی شماره ۲۴۴
۲۴۷	رباعی شماره ۲۴۵
۲۴۸	رباعی شماره ۲۴۶
۲۴۹	رباعی شماره ۲۴۷
۲۵۰	رباعی شماره ۲۴۸
۲۵۱	رباعی شماره ۲۴۹
۲۵۲	رباعی شماره ۲۵۰
۲۵۳	رباعی شماره ۲۵۱

۲۵۴	رباعی شماره ۲۵۲
۲۵۵	رباعی شماره ۲۵۳
۲۵۶	رباعی شماره ۲۵۴
۲۵۷	رباعی شماره ۲۵۵
۲۵۸	رباعی شماره ۲۵۶
۲۵۹	رباعی شماره ۲۵۷
۲۶۰	رباعی شماره ۲۵۸
۲۶۱	رباعی شماره ۲۵۹
۲۶۲	رباعی شماره ۲۶۰
۲۶۳	رباعی شماره ۲۶۱
۲۶۴	رباعی شماره ۲۶۲
۲۶۵	رباعی شماره ۲۶۳

۲۶۶	رباعی شماره ۲۶۴
۲۶۷	رباعی شماره ۲۶۵
۲۶۸	رباعی شماره ۲۶۶
۲۶۹	رباعی شماره ۲۶۷
۲۷۰	رباعی شماره ۲۶۸
۲۷۱	رباعی شماره ۲۶۹
۲۷۲	رباعی شماره ۲۷۰
۲۷۳	رباعی شماره ۲۷۱
۲۷۴	رباعی شماره ۲۷۲
۲۷۵	رباعی شماره ۲۷۳
۲۷۶	رباعی شماره ۲۷۴
۲۷۷	رباعی شماره ۲۷۵



۲۷۸	رباعی شماره ۲۷۶
۲۷۹	رباعی شماره ۲۷۷
۲۸۰	رباعی شماره ۲۷۸
۲۸۱	رباعی شماره ۲۷۹
۲۸۲	رباعی شماره ۲۸۰
۲۸۳	رباعی شماره ۲۸۱
۲۸۴	رباعی شماره ۲۸۲
۲۸۵	رباعی شماره ۲۸۳
۲۸۶	رباعی شماره ۲۸۴
۲۸۷	رباعی شماره ۲۸۵
۲۸۸	رباعی شماره ۲۸۶
۲۸۹	رباعی شماره ۲۸۷

۲۹۰	رباعی شماره ۲۸۸
۲۹۱	رباعی شماره ۲۸۹
۲۹۲	رباعی شماره ۲۹۰
۲۹۳	رباعی شماره ۲۹۱
۲۹۴	رباعی شماره ۲۹۲
۲۹۵	رباعی شماره ۲۹۳
۲۹۶	رباعی شماره ۲۹۴
۲۹۷	رباعی شماره ۲۹۵
۲۹۸	رباعی شماره ۲۹۶
۲۹۹	رباعی شماره ۲۹۷
۳۰۰	رباعی شماره ۲۹۸
۳۰۱	رباعی شماره ۲۹۹

۳۰۲	رباعی شماره ۳۰۰
۳۰۳	رباعی شماره ۳۰۱
۳۰۴	رباعی شماره ۳۰۲
۳۰۵	رباعی شماره ۳۰۳
۳۰۶	رباعی شماره ۳۰۴
۳۰۷	رباعی شماره ۳۰۵
۳۰۸	رباعی شماره ۳۰۶
۳۰۹	رباعی شماره ۳۰۷
۳۱۰	رباعی شماره ۳۰۸
۳۱۱	رباعی شماره ۳۰۹
۳۱۲	رباعی شماره ۳۱۰
۳۱۳	رباعی شماره ۳۱۱

۳۱۴	رباعی شماره ۳۱۲
۳۱۵	رباعی شماره ۳۱۳
۳۱۶	رباعی شماره ۳۱۴
۳۱۷	رباعی شماره ۳۱۵
۳۱۸	رباعی شماره ۳۱۶
۳۱۹	رباعی شماره ۳۱۷
۳۲۰	رباعی شماره ۳۱۸
۳۲۱	رباعی شماره ۳۱۹
۳۲۲	رباعی شماره ۳۲۰
۳۲۳	رباعی شماره ۳۲۱
۳۲۴	رباعی شماره ۳۲۲
۳۲۵	رباعی شماره ۳۲۳

۳۲۶	رباعی شماره ۳۲۴
۳۲۷	رباعی شماره ۳۲۵
۳۲۸	رباعی شماره ۳۲۶
۳۲۹	رباعی شماره ۳۲۷
۳۳۰	رباعی شماره ۳۲۸
۳۳۱	رباعی شماره ۳۲۹
۳۳۲	رباعی شماره ۳۳۰
۳۳۳	رباعی شماره ۳۳۱
۳۳۴	رباعی شماره ۳۳۲
۳۳۵	رباعی شماره ۳۳۳
۳۳۶	رباعی شماره ۳۳۴
۳۳۷	رباعی شماره ۳۳۵

۳۳۸	رباعی شماره ۳۳۶
۳۳۹	رباعی شماره ۳۳۷
۳۴۰	رباعی شماره ۳۳۸
۳۴۱	رباعی شماره ۳۳۹
۳۴۲	رباعی شماره ۳۴۰
۳۴۳	رباعی شماره ۳۴۱
۳۴۴	رباعی شماره ۳۴۲
۳۴۵	رباعی شماره ۳۴۳
۳۴۶	رباعی شماره ۳۴۴
۳۴۷	رباعی شماره ۳۴۵
۳۴۸	رباعی شماره ۳۴۶
۳۴۹	رباعی شماره ۳۴۷

۳۵۰	رباعی شماره ۳۴۸
۳۵۱	رباعی شماره ۳۴۹
۳۵۲	رباعی شماره ۳۵۰
۳۵۳	رباعی شماره ۳۵۱
۳۵۴	رباعی شماره ۳۵۲
۳۵۵	رباعی شماره ۳۵۳
۳۵۶	رباعی شماره ۳۵۴
۳۵۷	رباعی شماره ۳۵۵
۳۵۸	رباعی شماره ۳۵۶
۳۵۹	رباعی شماره ۳۵۷
۳۶۰	رباعی شماره ۳۵۸
۳۶۱	رباعی شماره ۳۵۹

۳۶۲	رباعی شماره ۳۶۰
۳۶۳	رباعی شماره ۳۶۱
۳۶۴	رباعی شماره ۳۶۲
۳۶۵	رباعی شماره ۳۶۳
۳۶۶	رباعی شماره ۳۶۴
۳۶۷	رباعی شماره ۳۶۵
۳۶۸	رباعی شماره ۳۶۶
۳۶۹	رباعی شماره ۳۶۷
۳۷۰	رباعی شماره ۳۶۸
۳۷۱	رباعی شماره ۳۶۹
۳۷۲	رباعی شماره ۳۷۰
۳۷۳	رباعی شماره ۳۷۱



۳۷۴	رباعی شماره ۳۷۲
۳۷۵	رباعی شماره ۳۷۳
۳۷۶	رباعی شماره ۳۷۴
۳۷۷	رباعی شماره ۳۷۵
۳۷۸	رباعی شماره ۳۷۶
۳۷۹	رباعی شماره ۳۷۷
۳۸۰	رباعی شماره ۳۷۸
۳۸۱	رباعی شماره ۳۷۹
۳۸۲	رباعی شماره ۳۸۰
۳۸۳	رباعی شماره ۳۸۱
۳۸۴	رباعی شماره ۳۸۲
۳۸۵	رباعی شماره ۳۸۳

۳۸۶	رباعی شماره ۳۸۴
۳۸۷	رباعی شماره ۳۸۵
۳۸۸	رباعی شماره ۳۸۶
۳۸۹	رباعی شماره ۳۸۷
۳۹۰	رباعی شماره ۳۸۸
۳۹۱	رباعی شماره ۳۸۹
۳۹۲	رباعی شماره ۳۹۰
۳۹۳	رباعی شماره ۳۹۱
۳۹۴	رباعی شماره ۳۹۲
۳۹۵	رباعی شماره ۳۹۳
۳۹۶	رباعی شماره ۳۹۴
۳۹۷	رباعی شماره ۳۹۵

۳۹۸	رباعی شماره ۳۹۶
۳۹۹	رباعی شماره ۳۹۷
۴۰۰	رباعی شماره ۳۹۸
۴۰۱	رباعی شماره ۳۹۹
۴۰۲	رباعی شماره ۴۰۰
۴۰۳	رباعی شماره ۴۰۱
۴۰۴	رباعی شماره ۴۰۲
۴۰۵	رباعی شماره ۴۰۳
۴۰۶	رباعی شماره ۴۰۴
۴۰۷	رباعی شماره ۴۰۵
۴۰۸	رباعی شماره ۴۰۶
۴۰۹	رباعی شماره ۴۰۷

۴۱۰	رباعی شماره ۴۰۸
۴۱۱	رباعی شماره ۴۰۹
۴۱۲	رباعی شماره ۴۱۰
۴۱۳	رباعی شماره ۴۱۱
۴۱۴	رباعی شماره ۴۱۲
۴۱۵	رباعی شماره ۴۱۳
۴۱۶	رباعی شماره ۴۱۴
۴۱۷	رباعی شماره ۴۱۵
۴۱۸	رباعی شماره ۴۱۶
۴۱۹	رباعی شماره ۴۱۷
۴۲۰	رباعی شماره ۴۱۸
۴۲۱	رباعی شماره ۴۱۹

۴۲۲	رباعی شماره ۴۲۰
۴۲۳	رباعی شماره ۴۲۱
۴۲۴	رباعی شماره ۴۲۲
۴۲۵	رباعی شماره ۴۲۳
۴۲۶	رباعی شماره ۴۲۴
۴۲۷	رباعی شماره ۴۲۵
۴۲۸	رباعی شماره ۴۲۶
۴۲۹	رباعی شماره ۴۲۷
۴۳۰	رباعی شماره ۴۲۸
۴۳۱	رباعی شماره ۴۲۹
۴۳۲	رباعی شماره ۴۳۰
۴۳۳	رباعی شماره ۴۳۱

۴۳۴	رباعی شماره ۴۳۲
۴۳۵	رباعی شماره ۴۳۳
۴۳۶	رباعی شماره ۴۳۴
۴۳۷	رباعی شماره ۴۳۵
۴۳۸	رباعی شماره ۴۳۶
۴۳۹	رباعی شماره ۴۳۷
۴۴۰	رباعی شماره ۴۳۸
۴۴۱	رباعی شماره ۴۳۹
۴۴۲	رباعی شماره ۴۴۰
۴۴۳	رباعی شماره ۴۴۱
۴۴۴	رباعی شماره ۴۴۲
۴۴۵	رباعی شماره ۴۴۳

۴۴۶	رباعی شماره ۴۴۴
۴۴۷	رباعی شماره ۴۴۵
۴۴۸	رباعی شماره ۴۴۶
۴۴۹	رباعی شماره ۴۴۷
۴۵۰	رباعی شماره ۴۴۸
۴۵۱	رباعی شماره ۴۴۹
۴۵۲	رباعی شماره ۴۵۰
۴۵۳	رباعی شماره ۴۵۱
۴۵۴	رباعی شماره ۴۵۲
۴۵۵	رباعی شماره ۴۵۳
۴۵۶	رباعی شماره ۴۵۴
۴۵۷	رباعی شماره ۴۵۵

٤٥٨	رباعی شماره ٤٥٦
٤٥٩	رباعی شماره ٤٥٧
٤٦٠	رباعی شماره ٤٥٨
٤٦١	رباعی شماره ٤٥٩
٤٦٢	رباعی شماره ٤٦٠
٤٦٣	رباعی شماره ٤٦١
٤٦٤	رباعی شماره ٤٦٢
٤٦٥	رباعی شماره ٤٦٣
٤٦٦	رباعی شماره ٤٦٤
٤٦٧	رباعی شماره ٤٦٥
٤٦٨	رباعی شماره ٤٦٦
٤٦٩	رباعی شماره ٤٦٧



۴۷۰	رباعی شماره ۴۶۸
۴۷۱	رباعی شماره ۴۶۹
۴۷۲	رباعی شماره ۴۷۰
۴۷۳	رباعی شماره ۴۷۱
۴۷۴	رباعی شماره ۴۷۲
۴۷۵	رباعی شماره ۴۷۳
۴۷۶	رباعی شماره ۴۷۴
۴۷۷	رباعی شماره ۴۷۵
۴۷۸	رباعی شماره ۴۷۶
۴۷۹	رباعی شماره ۴۷۷
۴۸۰	رباعی شماره ۴۷۸
۴۸۱	رباعی شماره ۴۷۹

۴۸۲	رباعی شماره ۴۸۰
۴۸۳	رباعی شماره ۴۸۱
۴۸۴	رباعی شماره ۴۸۲
۴۸۵	رباعی شماره ۴۸۳
۴۸۶	رباعی شماره ۴۸۴
۴۸۷	رباعی شماره ۴۸۵
۴۸۸	رباعی شماره ۴۸۶
۴۸۹	رباعی شماره ۴۸۷
۴۹۰	رباعی شماره ۴۸۸
۴۹۱	رباعی شماره ۴۸۹
۴۹۲	رباعی شماره ۴۹۰
۴۹۳	رباعی شماره ۴۹۱

۴۹۴	رباعی شماره ۴۹۲
۴۹۵	رباعی شماره ۴۹۳
۴۹۶	رباعی شماره ۴۹۴
۴۹۷	رباعی شماره ۴۹۵
۴۹۸	رباعی شماره ۴۹۶
۴۹۹	رباعی شماره ۴۹۷
۵۰۰	رباعی شماره ۴۹۸
۵۰۱	رباعی شماره ۴۹۹
۵۰۲	رباعی شماره ۵۰۰
۵۰۳	رباعی شماره ۵۰۱
۵۰۴	رباعی شماره ۵۰۲
۵۰۵	رباعی شماره ۵۰۳

۵۰۶	رباعی شماره ۵۰۴
۵۰۷	رباعی شماره ۵۰۵
۵۰۸	رباعی شماره ۵۰۶
۵۰۹	رباعی شماره ۵۰۷
۵۱۰	رباعی شماره ۵۰۸
۵۱۱	رباعی شماره ۵۰۹
۵۱۲	رباعی شماره ۵۱۰
۵۱۳	رباعی شماره ۵۱۱
۵۱۴	رباعی شماره ۵۱۲
۵۱۵	رباعی شماره ۵۱۳
۵۱۶	رباعی شماره ۵۱۴
۵۱۷	رباعی شماره ۵۱۵

۵۱۸	رباعی شماره ۵۱۶
۵۱۹	رباعی شماره ۵۱۷
۵۲۰	رباعی شماره ۵۱۸
۵۲۱	رباعی شماره ۵۱۹
۵۲۲	رباعی شماره ۵۲۰
۵۲۳	رباعی شماره ۵۲۱
۵۲۴	رباعی شماره ۵۲۲
۵۲۵	رباعی شماره ۵۲۳
۵۲۶	رباعی شماره ۵۲۴
۵۲۷	رباعی شماره ۵۲۵
۵۲۸	رباعی شماره ۵۲۶
۵۲۹	رباعی شماره ۵۲۷

۵۳۰	رباعی شماره ۵۲۸
۵۳۱	رباعی شماره ۵۲۹
۵۳۲	رباعی شماره ۵۳۰
۵۳۳	رباعی شماره ۵۳۱
۵۳۴	رباعی شماره ۵۳۲
۵۳۵	رباعی شماره ۵۳۳
۵۳۶	رباعی شماره ۵۳۴
۵۳۷	رباعی شماره ۵۳۵
۵۳۸	رباعی شماره ۵۳۶
۵۳۹	رباعی شماره ۵۳۷
۵۴۰	رباعی شماره ۵۳۸
۵۴۱	رباعی شماره ۵۳۹

۵۴۲	رباعی شماره ۵۴۰
۵۴۳	رباعی شماره ۵۴۱
۵۴۴	رباعی شماره ۵۴۲
۵۴۵	رباعی شماره ۵۴۳
۵۴۶	رباعی شماره ۵۴۴
۵۴۷	رباعی شماره ۵۴۵
۵۴۸	رباعی شماره ۵۴۶
۵۴۹	رباعی شماره ۵۴۷
۵۵۰	رباعی شماره ۵۴۸
۵۵۱	رباعی شماره ۵۴۹
۵۵۲	رباعی شماره ۵۵۰
۵۵۳	رباعی شماره ۵۵۱

۵۵۴	رباعی شماره ۵۵۲
۵۵۵	رباعی شماره ۵۵۳
۵۵۶	رباعی شماره ۵۵۴
۵۵۷	رباعی شماره ۵۵۵
۵۵۸	رباعی شماره ۵۵۶
۵۵۹	رباعی شماره ۵۵۷
۵۶۰	رباعی شماره ۵۵۸
۵۶۱	رباعی شماره ۵۵۹
۵۶۲	رباعی شماره ۵۶۰
۵۶۳	رباعی شماره ۵۶۱
۵۶۴	رباعی شماره ۵۶۲
۵۶۵	رباعی شماره ۵۶۳



۵۶۶	رباعی شماره ۵۶۴
۵۶۷	رباعی شماره ۵۶۵
۵۶۸	رباعی شماره ۵۶۶
۵۶۹	رباعی شماره ۵۶۷
۵۷۰	رباعی شماره ۵۶۸
۵۷۱	رباعی شماره ۵۶۹
۵۷۲	رباعی شماره ۵۷۰
۵۷۳	رباعی شماره ۵۷۱
۵۷۴	رباعی شماره ۵۷۲
۵۷۵	رباعی شماره ۵۷۳
۵۷۶	رباعی شماره ۵۷۴
۵۷۷	رباعی شماره ۵۷۵

۵۷۸	رباعی شماره ۵۷۶
۵۷۹	رباعی شماره ۵۷۷
۵۸۰	رباعی شماره ۵۷۸
۵۸۱	رباعی شماره ۵۷۹
۵۸۲	رباعی شماره ۵۸۰
۵۸۳	رباعی شماره ۵۸۱
۵۸۴	رباعی شماره ۵۸۲
۵۸۵	رباعی شماره ۵۸۳
۵۸۶	رباعی شماره ۵۸۴
۵۸۷	رباعی شماره ۵۸۵
۵۸۸	رباعی شماره ۵۸۶
۵۸۹	رباعی شماره ۵۸۷

۵۹۰	رباعی شماره ۵۸۸
۵۹۱	رباعی شماره ۵۸۹
۵۹۲	رباعی شماره ۵۹۰
۵۹۳	رباعی شماره ۵۹۱
۵۹۴	رباعی شماره ۵۹۲
۵۹۵	رباعی شماره ۵۹۳
۵۹۶	رباعی شماره ۵۹۴
۵۹۷	رباعی شماره ۵۹۵
۵۹۸	رباعی شماره ۵۹۶
۵۹۹	رباعی شماره ۵۹۷
۶۰۰	رباعی شماره ۵۹۸
۶۰۱	رباعی شماره ۵۹۹

٦٠٢	ر٦اعى شمار٦ ٦٠٠
٦٠٣	ر٦اعى شمار٦ ٦٠١
٦٠٤	ر٦اعى شمار٦ ٦٠٢
٦٠٥	ر٦اعى شمار٦ ٦٠٣
٦٠٦	ر٦اعى شمار٦ ٦٠٤
٦٠٧	ر٦اعى شمار٦ ٦٠٥
٦٠٨	ر٦اعى شمار٦ ٦٠٦
٦٠٩	ر٦اعى شمار٦ ٦٠٧
٦١٠	ر٦اعى شمار٦ ٦٠٨
٦١١	ر٦اعى شمار٦ ٦٠٩
٦١٢	ر٦اعى شمار٦ ٦١٠
٦١٣	ر٦اعى شمار٦ ٦١١

٦١٤	رباعی شماره ٦١٢
٦١٥	رباعی شماره ٦١٣
٦١٦	رباعی شماره ٦١٤
٦١٧	رباعی شماره ٦١٥
٦١٨	رباعی شماره ٦١٦
٦١٩	رباعی شماره ٦١٧
٦٢٠	رباعی شماره ٦١٨
٦٢١	رباعی شماره ٦١٩
٦٢٢	رباعی شماره ٦٢٠
٦٢٣	رباعی شماره ٦٢١
٦٢٤	رباعی شماره ٦٢٢
٦٢٥	رباعی شماره ٦٢٣

٦٢٦	رباعی شماره ٦٢٤
٦٢٧	رباعی شماره ٦٢٥
٦٢٨	رباعی شماره ٦٢٦
٦٢٩	رباعی شماره ٦٢٧
٦٣٠	رباعی شماره ٦٢٨
٦٣١	رباعی شماره ٦٢٩
٦٣٢	رباعی شماره ٦٣٠
٦٣٣	رباعی شماره ٦٣١
٦٣٤	رباعی شماره ٦٣٢
٦٣٥	رباعی شماره ٦٣٣
٦٣٦	رباعی شماره ٦٣٤
٦٣٧	رباعی شماره ٦٣٥

٦٣٨	رباعی شماره ٦٣٦
٦٣٩	رباعی شماره ٦٣٧
٦٤٠	رباعی شماره ٦٣٨
٦٤١	رباعی شماره ٦٣٩
٦٤٢	رباعی شماره ٦٤٠
٦٤٣	رباعی شماره ٦٤١
٦٤٤	رباعی شماره ٦٤٢
٦٤٥	رباعی شماره ٦٤٣
٦٤٦	رباعی شماره ٦٤٤
٦٤٧	رباعی شماره ٦٤٥
٦٤٨	رباعی شماره ٦٤٦
٦٤٩	رباعی شماره ٦٤٧

٦٥٠	رباعى شماره ٦٤٨
٦٥١	رباعى شماره ٦٤٩
٦٥٢	رباعى شماره ٦٥٠
٦٥٣	رباعى شماره ٦٥١
٦٥٤	رباعى شماره ٦٥٢
٦٥٥	رباعى شماره ٦٥٣
٦٥٦	رباعى شماره ٦٥٤
٦٥٧	رباعى شماره ٦٥٥
٦٥٨	رباعى شماره ٦٥٦
٦٥٩	رباعى شماره ٦٥٧
٦٦٠	رباعى شماره ٦٥٨
٦٦١	رباعى شماره ٦٥٩



٦٦٢	رباعی شماره ٦٦٠ع
٦٦٣	رباعی شماره ٦٦١ع
٦٦٤	رباعی شماره ٦٦٢ع
٦٦٥	رباعی شماره ٦٦٣ع
٦٦٦	رباعی شماره ٦٦٤ع
٦٦٧	رباعی شماره ٦٦٥ع
٦٦٨	رباعی شماره ٦٦٦ع
٦٦٩	رباعی شماره ٦٦٧ع
٦٧٠	رباعی شماره ٦٦٨ع
٦٧١	رباعی شماره ٦٦٩ع
٦٧٢	رباعی شماره ٦٧٠ع
٦٧٣	رباعی شماره ٦٧١ع

٦٧٤	رباعی شماره ٦٧٢
٦٧٥	رباعی شماره ٦٧٣
٦٧٦	رباعی شماره ٦٧٤
٦٧٧	رباعی شماره ٦٧٥
٦٧٨	رباعی شماره ٦٧٦
٦٧٩	رباعی شماره ٦٧٧
٦٨٠	رباعی شماره ٦٧٨
٦٨١	رباعی شماره ٦٧٩
٦٨٢	رباعی شماره ٦٨٠
٦٨٣	رباعی شماره ٦٨١
٦٨٤	رباعی شماره ٦٨٢
٦٨٥	رباعی شماره ٦٨٣

٦٨٦	رباعى شماره ٦٨٤
٦٨٧	رباعى شماره ٦٨٥
٦٨٨	رباعى شماره ٦٨٦
٦٨٩	رباعى شماره ٦٨٧
٦٩٠	رباعى شماره ٦٨٨
٦٩١	رباعى شماره ٦٨٩
٦٩٢	رباعى شماره ٦٩٠
٦٩٣	رباعى شماره ٦٩١
٦٩٤	رباعى شماره ٦٩٢
٦٩٥	رباعى شماره ٦٩٣
٦٩٦	رباعى شماره ٦٩٤
٦٩٧	رباعى شماره ٦٩٥

٦٩٨	رباعی شماره ٦٩٦
٦٩٩	رباعی شماره ٦٩٧
٧٠٠	رباعی شماره ٦٩٨
٧٠١	رباعی شماره ٦٩٩
٧٠٢	رباعی شماره ٧٠٠
٧٠٣	رباعی شماره ٧٠١
٧٠٤	رباعی شماره ٧٠٢
٧٠٥	رباعی شماره ٧٠٣
٧٠٦	رباعی شماره ٧٠٤
٧٠٧	رباعی شماره ٧٠٥
٧٠٨	رباعی شماره ٧٠٦
٧٠٩	رباعی شماره ٧٠٧

٧١٠	رباعی شماره ٧٠٨
٧١١	رباعی شماره ٧٠٩
٧١٢	رباعی شماره ٧١٠
٧١٣	رباعی شماره ٧١١
٧١٤	رباعی شماره ٧١٢
٧١٥	رباعی شماره ٧١٣
٧١٦	رباعی شماره ٧١٤
٧١٧	رباعی شماره ٧١٥
٧١٨	رباعی شماره ٧١٦
٧١٩	رباعی شماره ٧١٧
٧٢٠	رباعی شماره ٧١٨
٧٢١	رباعی شماره ٧١٩

٧٢٢	رباعی شماره ٧٢٠
٧٢٣	رباعی شماره ٧٢١
٧٢٤	رباعی شماره ٧٢٢
٧٢٥	رباعی شماره ٧٢٣
٧٢٦	رباعی شماره ٧٢٤

## رباعی شماره ۱۰

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ      کر کافرو کبر و بت پرستی باز آ  
این در که مادر که نومیدی نیست      صدارا اگر توبه شکستی باز آ

## رباعی شماره ۲

یارب به محمد و علی و زهرا      یارب به حسین و حسن و آل عبا  
کز لطف بر آرحا جتم در دوسرا      بی منت خلق یا علی الاعلا



## رباعی شماره ۳

وصل تو کجا و من مجبور کجا      در دانه کجا حوصله مور کجا  
هر چند ز سوختن ندارم باکی      پروانه کجا و آتش طور کجا

## رباعی شماره ۴

منصور حلاج آن ننگ دیا      کز پنبه تن دانه جان کرد جدا  
روزی که انا الحق به زبان می آورد      منصور کجا بود؟ خدا بود خدا

## رباعی شماره ۵

و افریاد از عشق و افریادا      کارم بیکی طرفه نگار افتادا  
کرداد من شکسته دادادادا      ورنه من و عشق هرچه بادا بادا

## رباعی شماره ۶

ای شیر سرافراز زبردست خدا      ای تیر شهاب ثاقب شست خدا  
آزادم کن ز دست این بی دستان      دست من و دامن تو ای دست خدا

## رباعی شماره ۷

گفتم صملا لاله رخا دلدارا      در خواب نمای چهره باری یارا  
گفتا که روی به خواب بی ماوانکه      خواهی که دگر به خواب بینی مارا

## رباعی شماره ۸

گفتی که منم ماه نشابور سرا      ای ماه نشابور نشابور ترا  
آن تو ترا و آن مانیز ترا      بابا بکویی که خصومت ز چرا

## رباعی شماره ۹

هرگاه که بینی دوسه سرگردانرا      عیب ره مردان نتوان کرد آنرا  
تقلید دوسه مقلد بی معنی      بدنام کند ره جوان مردان را

## رباعی شماره ۱۰

یارب مکن از لطف پریشان مارا      هر چند که هست جرم و عصیان مارا  
ذات تو غنی بوده و ما محتاجیم      محتاج بغیر خود مگردان مارا



## رباعی شماره ۱۱

کبر برد ویر می‌نشانی مارا      کرد در ره کعبه میدوانی مارا  
اینها بجای لازممه هستی ماست      خوش آنکه ز خویش دارمانی مارا

## رباعی شماره ۱۲

تا چند کشم غصه هرناکس را      وز خست خود خاک شوم هر کس را  
کارم به دعا چو بر نمی آید راست      دادم سه طلاق این فلک اطلس را

## رباعی شماره ۱۳

پرسیدم از و واسطه هجران را      گفتا سببی هست بگویم آن را  
من چشم توام اگر نینمی چه عجب      من جان توام کسی ننیزد جان را

## رباعی شماره ۱۴

از زهد اگر مدد دهبی ایمان را      مرتاض کنی به ترک دینی جان را  
ترک دنیا نه زهد دنیا زیراک      نزدیک خرد زهد نخوانند آن را

## رباعی شماره ۱۵

تسبیح ملک را و صفار ضوان را      دوزخ بدرابشت مر میکان را  
دیباجم را و قیصر و خاقان را      جانان مارا و جان ما جانان را

## رباعی شماره ۱۶

ای دوست دو افرست بیماران را      روزی ده جن و انس و هم یاران را  
ماتنه لبان وادی حرمانیم      برکشت امید مابده باران را

## رباعی شماره ۱۷

دی شانه زو آن ماه خم کیورا      بر چهره نهاد زلف عنبر بورا  
پوشیدین حیلہ رخ نیکورا      تا حرکت نہ محرم شناسد اورا

## رباعی شماره ۱۸

در کعبه اگر دل سومی غیرست ترا      طاعت همه فق و کعبه دیرست ترا  
و ردل به خدا و ساکن می‌کده ای      می نوش که عاقبت بخیرست ترا



## رباعی شماره ۱۹

تا در رسید چشم خونخوار ترا      خواهم که کشد جان من آزار ترا  
یارب که ز چشم زخم دوران هرگز      دردی نرسد ز کس بیمار ترا

## رباعی شماره ۲۰

در دیده به جای خواب آب است مرا      زیرا که به دیدنت شتاب است مرا  
کویند بخواب تا به خوابش بینی      ای بی خبران چه جای خواب است مرا

## رباعی شماره ۲۱

آن رشته که قوت روانست مرا      آرامش جان ناتوانست مرا  
بر لب چو کشتی جان کشدم از پی آن      پیوند چو بارشتهء جانست مرا

## رباعی شماره ۲۲

یارب ز کرم دمی برویم بکشا      راهی که درونجات باشد بنا  
مستغیم از هر دو جهان کن به کرم      جز یاد تو هر چه هست بر از دل ما

## رباعی شماره ۲۳

ای دلبر ما مباش بی دل بر ما      یک دلبر ما به که دو صد دل بر ما  
نه دل بر ما نه دلبر اندر بر ما      یاد دل بر ما فرست یاد دلبر ما

## رباعی شماره ۲۴

آن عشق که هست جزء لاینفک ما      حاسنا که شود به عقل مادرک ما  
خوش آنکه ز نور او دم صبح یقین      ما را بر ماند ز ظلام شک ما

## رباعی شماره ۲۵

ای کرده غمت غارت هوش دل ما      درد تو شده خانه فروش دل ما  
رمزی که مقدسان ازو محرومند      عشق تو مرا و کفایت به کوش دل ما

## رباعی شماره ۲۶

مستغرق نیل معصیت جامه ما      مجموعه فعل زشت هنگامه ما  
کویند که روز حشر شب می نشود      آنجا نکشایند مکر نامه ما



## رباعی شماره ۲۷

مهمان تو خواهم آمدن جانانا      متواریک وز حاسدان پنهانا  
خالی کن این خانه، پس مهمان آ      بابا کس رابه خانه در نشانا

## رباعی شماره ۲۸

من دوش دعا کردم و باد آینا      تابه شود آن دو چشم باد آینا  
از دیده بدخواه ترا چشم رسید      در دیده بدخواه تو باد آینا

## رباعی شماره ۲۹

که میگردم بر آتش بجر کباب      که سرگردان بخر غم، همچو جباب  
القصه چو خار و خس دین دیر خراب      که بر سر آتشم گهی بر سر آب

## رباعی شماره ۳۰

در رفع جب کوش نه در جمع کتب      کز جمع کتب نمی شود رفع جب  
در طی کتب بود کجانشه حب      طی کن همه را بگو ای الله اتب

## رباعی شماره ۳۱

بر تافت عنان صبوری از جان خراب      شد، بمحور کاب حلقه چشم از تب و تاب  
دیگر چو عنان بیچم از حکم تو سر      کرد دولت پابوس تو یابم چو رکاب

## رباعی شماره ۳۲

کارم همه ناله و خروشت امشب      فی صبر پدیدست و نه هوشست امشب  
دو شتم خوش بود ساعتی پنداری      کفاره خوشدلی دوشست امشب

## رباعی شماره ۳۳

از چرخ فلک گردش یکسان مطلب      وز دور زمانه عدل سلطان مطلب  
روزی پنج در جهان خواهی بود      آزار دل هیچ مسلمان مطلب

## رباعی شماره ۳۴

بی‌طاعت حق بهشت و رضوان مطلب      بی‌خاتم دین ملک سلیمان مطلب  
کر منزلت هر دو جهان می‌خواهی      آزار دل هیچ مسلمان مطلب



## رباعی شماره ۳۵

ای ذات و صفات تو مبر از عیوب      یک نام ز اسماء تو علام غیوب  
رحم آر که عمرو طاقم رفت بباد      نه نوح بود نام مرا نه ایوب

## رباعی شماره ۳۶

ای آینه حسن تو در صورت زیب  
کرداب هزار کشتی صبر و شکیب  
هر آینه ای که غیر حسن تو بود  
خواند خردش سراب صحرای فریب

## رباعی شماره ۳۷

تا زلف تو شاه گشت و رخسار تو تخت  
اکند دلم برابر تخت تو رخسار  
روزی بنی مراد گشته بخت  
حلقم شده در حلقه یسین تو سخت

## رباعی شماره ۳۸

تپای تو رنج گشت و باد و بساخت  
مسکین دل رنجور من از درد که اخت  
کویا که ز روزگار ددی دارد  
این درد که در پای تو خود را انداخت

## رباعی شماره ۳۹

مجنون تو کوه راز صحرانشاخت      دیوانه عشق تو سر از پاشناخت  
هر کس بتوره یافت ز خود کم کردید      آنکس که تراشناخت خود را شناخت

## رباعی شماره ۴۰

آنروز که آتش محبت افروخت      عاشق روش سوز ز معشوق آموخت  
از جانب دوست سمرز داین سوز و کداز      تاد نگر فت شمع پروانه نوخت

## رباعی شماره ۴۱

دیشب که دلم ز تاب هجران میوخت      اشکم همه در دیده گریان میوخت  
میوختم آنچنانکه غیر از دل تو      بر من دل کافر و مسلمان میوخت

## رباعی شماره ۴۲

عشق آمد و کرد قفسه بر جانم بخت  
عقلم شد و هوش رفت و دانش بگریخت  
زین واقعہ بیچ دوست دستم نگرفت  
جز دیده که هر چه داشت برپایم ریخت



## رباعی شماره ۴۳

شیرین دہنی کہ از لبش جان مییخت      کفرش ز سر زلف پریشان مییخت  
گر شیخ بہ کفر زلف او رہ می برد      خاک رہ او بر سر ایمان می ریخت

## رباعی شماره ۴۴

عشق آمد و خاک محنتم بر سر ریخت  
زان برق بلا به خرمنم انگریخت  
خون در دل وریشه تنم سوخت چنان  
کز دیده بجای اشک خاکستر ریخت

## رباعی شماره ۴۵

میرفتم و خون دل براهم میریخت  
دوخ دوزخ شرر ز آهم میریخت  
می آمدم از شوق تو بر گلشن کون  
دامن دامن گل از کناهم میریخت

## رباعی شماره ۴۶

از کفر سر زلف وی ایمان می‌بخت      وز نوش لبش چشمه حیوان می‌بخت  
چون کبک خرامنده بصد رعنایی      میرفت وز خاک قدمش جان می‌بخت

## رباعی شماره ۴۷

از نخل ترش بار چو باران می‌ریخت      وز صفحه رنج گل بگریبان می‌ریخت  
از حسرت خاکپای آن تازه نهال      سیلاب ز چشم آب حیوان می‌ریخت

## رباعی شماره ۴۸

ایدل چو فراقش رک جان بکشدوت      منمای بکس خرقه خون آلودت  
می نال چنانکه نشوند آوازت      می سوز چنانکه بر نیاید دودت

## رباعی شماره ۴۹

آن یار که عهد و ستاری بشکست      میرفت و نش گرفته دامن در دست  
می گفت دگر باره به خواب م بینی      پنداشت که بعد از مرا خوابی هست

## رباعی شماره ۵۰

از بارگنه شدن مسکینم پست      یارب چه شود اگر مرا گیری دست  
کرد علم آنچه ترا شاید نیست      اندر کرمم آنچه مرا باید هست



## رباعی شماره ۵۱

از کعبه ربیست تابه مقصد پیوست      وز جانب میخانه رهی دیگر هست  
اماره میخانه ز آبادانی      رابیست که کاسه می رود دست بدست

## رباعی شماره ۵۲

تیری ز کمانخانه ابروی تو جست  
دل پر تو وصل را خیالی بر بست  
خوشنوش زدم گزشت و میگفت بناز  
ما پهلوی چون تویی نخواهیم نشست

## رباعی شماره ۵۳

چون نیست ز هر چه هست جز باد بدست      چون هست ز هر چه نیست نقصان و شکست  
امکار که هر چه هست در عالم نیست      پندار که هر چه نیست در عالم هست

## رباعی شماره ۵۴

دی طُغْلاک خاکِ بنیرِ غربال بدست      منیر بدو دست و روی خود رامی خست  
میکفت به های های کافوس و دینغ      دانگی بنیا ققیم و غربال شکست

## رباعی شماره ۵۵

کردم توبه، شکستش روز نخت      چون بشکستم توبه ام خواندی چست  
القصه زمام توبه ام در کف تست      یکدم نه شکسته اش گذاری نه دست

## رباعی شماره ۵۶

آزادی و عشق چون، بی نامد راست      بنده شدم و نهادم از یکسو خواست  
زین پس چو نان که داردم دوست رواست      گفتار و خصومت از میانه برخواست

## رباعی شماره ۵۷

خیام تمّت بنجیمه میماند راست	سلطان روحت و منزلش دار بقاست
فراش اجل برای دیگر منزل	از پافکنند خیمه چو سلطان برخاست

## رباعی شماره ۵۸

هر چند بطاعت تو عصیان و خطاست      زین غم نکشی که کشتن چرخ بلاست  
گر خسته ای از کثرت طغیان گناه      مندیش که ناخدا ی این بحر خداست



## رباعی شماره ۵۹

من بندهٔ عاصم رضای تو کجاست	تاریک دلم نور و صفای تو کجاست
مارا تو بهشت اکبر به طاعت بخش	این بیج بود لطف و عطای تو کجاست

## رباعی شماره ۶۰

کر طالب راه حق شوی ره پیدا است      اورا راست بود باتو، تو کر باشی راست  
و آنکه که به اخلاص و درون صافی      اورا باشی بدان که او نیز تر است

## رباعی شماره ۱۷

غم عاشق سینهٔ بلا پرو رماست      خون در دل آرزو ز چشم ترماست  
هان غمیرا اگر حریف مایی پیش آ می      کالماں بجای باد در ساغرماست

## رباعی شماره ۲۷

ما کشته عشقم و جهان مسلخ ماست      مایه خور و خوابیم و جهان مطبخ ماست  
مارا نبود هوای فردوس از آنک      صدمرتبه بالاتر از آن دوزخ ماست

## رباعی شماره ۳۶

یارب غم آنچه غیر تو دل ماست      بردار که ییجاصلی از حاصل ماست  
الحمد که چون تو ره نایی داریم      کز گمشدگانیم که غم منزل ماست

## رباعی شماره ۴۷

یاد تو شب و روز قرین دل ماست      سودای دلت گوشه نشین دل ماست  
از حلقه بند کیت بیرون نرود      تا نقش حیات در کنین دل ماست

## رباعی شماره ۶۵

کردون کمری ز عمر فرسوده ماست      دریا اثری ز اشک آلوده ماست  
دو رخ شرری ز رنج بیهوده ماست      فردوس دمی ز وقت آسوده ماست

## رباعی شماره ۶۶

دوخ شرری ز آتش سینه ماست      جنت اثری زین دل کنجینه ماست  
فارغ ز بهشت و دوخ ای دل خوش باش      باد و غمش که یار دیرینه ماست



## رباعی شماره ۶۷

عصیان خلایق ارچه صحرا صحر است  
در پیش عنایت تو یک برگ کیاست  
هر چند گناه ماست کشتی کشتی  
غم نیست که رحمت تو دیدار یاست

## رباعی شماره ۸۶

آن آتش سوزنده که عشقش لقبست      در پیکر کفر و دین چو سوزنده تبست  
ایمان دگر و کیش محبت دگرست      پیغمبر عشق نه عجم نه عربست

## رباعی شماره ۹۶

از ماهمه عجز و نیستی مطلوبست      هستی و توابعش ز ما منکوبست  
این اوست پدیدگشته در صورت ما      این قدرت و فعل از آن بامنوبست

## رباعی شماره ۷۰

کویند دل آینه آیین عجبست      دوری رخ شادان خودمین عجبست  
در آینه روی شادان نیست عجب      خودشاهد و خود آینه اش این عجبست

## رباعی شماره ۷۱

کر بجه صد دانه شماری خوبست      ورجام می از کف نگذاری خوبست  
گفتی چه کنم چه تحفه آرام بردوست      بی درو میا هر آنچه آری خوبست

## رباعی شماره ۷۲

پیوسته ز من کشیده دامن دل تست      فارغ ز من سوخته خرمن دل تست  
گر عمر وفا کند من از تو دل خویش      فارغ تر از آن کنم که از من دل تست

## رباعی شماره ۷۳

دل کیست که گویم از برای غم تست      یا آنکه حریم تن سرای غم تست  
لطفیت که میکند غمت بادل من      ورنه دل تنگ من چه جای غم تست

## رباعی شماره ۷۴

ای دل غم عشق از برای من و تست      سمر بر خط اونه که سمرای من و تست  
تو چاشنی دردندانی ورنه      یکدم غم دوست خونبهای من و تست



## رباعی شماره ۷۵

نکاسیم ای دوست ز خود کامی تست      وین سوختگیهای من از خامی تست  
مگذار که در عشق تو رسوا کردم      رسوایی من باعث بدنامی تست

## رباعی شماره ۷۶

اسرار ملک بین که بغول افتادست      وان سکه زر بین که پول افتادست  
وان دست برافشاندن مردان ز دو کون      اکنون بترانه کجول افتادست

## رباعی شماره ۷۷

ای حیدر شهسوار وقت مد دست      ای زبده هشت و چار وقت مد دست  
من عاجز م از جهان و دشمن بسیار      ای صاحب ذوالفقار وقت مد دست

## رباعی شماره ۷۸

عشقم که بر رگم غمی پیوندست      دردم که دلم بدرد حاجتمندست  
صبرم که بکام پنج شیرم هست      شگرم که مدام خواهم خرمندست

## رباعی شماره ۷۹

نقاش رخت ز طعنها آسودست      کز هر چه تمام تر بود نمودست  
رخسار و لبست چنانکه باید بودست      کوئی که کسی برز و فرمودست

## رباعی شماره ۸۰

در عالم اگر فلک اگر ماه و خورشید      از بادۀ مستی تو پیمانه خورشید  
فارغ ز جهانی و جهان غیر تو نیست      بیرون ز مکانی و مکان از تو پرست

## رباعی شماره ۸۱

سوفطایی که از خرد بی خبر است      کوید عالم خیالی اندر گذر است  
آری عالم همه خیالست ولی      پیوسته تحقیقی درو جلوه گر است

## رباعی شماره ۸۲

پی در کاوست و کاودر کسارست      ماهی سریشمین بدریا بارست  
نزد کمرست و تونزد بلغارست      زه کردن این مکان بسی دشوارست



## رباعی شماره ۸۳

ای بر، من آن عذار چون لاله پرست      رخسار نگار چارده ساله پرست  
کر چشم خدای مین نداری باری      خورشید پرست شونزه کو ساله پرست

## رباعی شماره ۸۴

آلوده دنیا جگرش ریش ترست      آسوده ترست هر که درویش ترست  
هر خر که بروز کنی وزنجیری هست      چون به نگر می بار برویش ترست

## رباعی شماره ۸۵

یارب سبب حیات حیوان بفرست      وز خون کرم نعمت الوان بفرست  
از بهر لب تشنه طفلان نبات      از سینه ابر شیر باران بفرست

## رباعی شماره ۸۶

نمود انراشه چوپیلی بفرست	یارب تو زمانه را دلیلی بفرست
موسی و عصا و رود نیلی بفرست	فرعون صفیان همه زبردست شدند

## رباعی شماره ۸۷

ای خالق خلق رہنمائی بفرست      بر بندهٔ بی‌نوا نواپی بفرست  
کار من بیچاره کرده در گمراهیست      رحمتی بکن و گمراهی بفرست

## رباعی شماره ۸۸

مارا به جز این جهان جهانی دگرست      جز دوزخ و فردوس مکانی دگرست  
قلاشی و عاشتش سرمایه ماست      قوالی و زاهدی از آنی دگرست

## رباعی شماره ۸۹

سرمایهٔ عمر آدمی یک نفست      آن یک نفس از برای یک همقست  
با همقستی کر نفسی بشینی      مجموع حیات عمر آن یک نفست

## رباعی شماره ۹۰

کفتی که فلان زیاد ما خوشست      از باده عشق دیگر می مدوشست  
شرمت بادا هنوز خاک در تو      از گرمی خون دل من در جوشست



## رباعی شماره ۹۱

راه تو بهر روش که پویند خوشست      وصل تو بهر همت که جویند خوشست  
روی تو بهر دیده که بیند نکوست      نام تو بهر زبان که گویند خوشست

## رباعی شماره ۹۲

دل رفت بر کیکه یماش خوشست      غم خوش نبود و لیک غمهاش خوشست  
جان میطلبد نمیدهم روزی چند      در جان نخنی نیست، تقاضاش خوشست

## رباعی شماره ۹۳

دل بر سر عهد استوار خویشست      جان در غم تو بر سر کار خویشست  
از دل هوس هر دو جهانم برخاست      الاغم تو که برقرار خویشست

## رباعی شماره ۹۴

بر شکل بتان رهنر عشاق حقست      لابل که عیان در همه آفاق حقست  
چنیریکه بود ز روی تقلید جهان      والله که همان بوجه اطلاق حقست

## رباعی شماره ۹۵

کریم ز غم تو زار و کوی زرقست      چون زرق بود که دیده در خون غرقست  
تو نداری که هر دلی چون دل تست      نی نی صنایان دها فرقت

## رباعی شماره ۹۶

کنجم چو کمر دل کنجینه شکست      رازم همه در سینه بی کینه شکست  
هر شعله آرزو که از جان برخاست      چون پاره آبکینه در سینه شکست

## رباعی شماره ۹۷

آنشب که مر از وصلت ای مه رنگست      بالای شبنم کوته و پنهانگست  
و آنشب که ترا با من مسکین جنگست      شب کور و خروس گنگ و پروین لنگست

## رباعی شماره ۹۸

دور از تو فضای دهر بر من تنگست      دارم دلکی که زیر صد من سنگست  
عمریست که مدتش ز ما نرا عارست      جانیت که بردنش اجل را تنگست



## رباعی شماره ۹۹

کردیم هر آن حیل که عقل آن دانست      تا بو که توان راه به جانان دانست  
ره می نسیریم و هم طمع می نسیریم      نتوان دانست بو که نتوان دانست

## رباعی شماره ۱۰۰

نزدیست جهان که بردنش با ختمت      نرادی او بخش کم ساختمت  
دنیا بمثل چو کعبه‌تین نزدست      برداشتش برای انداختمت

## رباعی شماره ۱۰۱

آواز در آمد بنگریار نیست      من خود دانم کراغم کار نیست  
یصد گل سرخ برخ یار نیست      خیزم بچشم که گل چدن کار نیست

## رباعی شماره ۱۰۲

تامر ابوتراب و ساز نست      حیدر بجهان هدم و همراز نست  
این هر دو جگر گوشه دو بالند مرا      مشکن بالم که وقت پرواز نست

## رباعی شماره ۱۰۳

عشق تو بلای دل درویش نست      بیگانه نمی شود مگر خویش نست  
خواهم سفری کنم ز غم بگریزم      منزل منزل غم تو در پیش نست

## رباعی شماره ۱۰۴

از گل طبعی نهاده کین روی نیست      وز شب گریه بکننده کین موی نیست  
صد ناله بباد داده کین بوی نیست      و آتش بهمان در زده کین خوی نیست

## رباعی شماره ۱۰۵

آنرا که فاشیوه و فقر آیینست      نه کشف یقین نه معرفت نه دینست  
رفت او زمین، همین خدا ماند خدا      الفقرا ذاتم هو الله اینست

## رباعی شماره ۱۰۶

دنیابه مثل چوکوزه زَرین است      که آب در او تلخ و کمی شیرین است  
توغره مشکوکه عمر من چندین است      کاین اسب غل مدام زیر زین است



## رباعی شماره ۱۰۷

در دیکه ز من جان بستند اینست      عشقی که کسش چاره ندانند اینست  
چشمی که همیشه خون فشاند اینست      آتش که به روزم نرساند اینست

## رباعی شماره ۱۰۸

ایزد که جهان به قبضه قدرت اوست      دادست ترا دو چیز کان هر دو نکوست  
هم سیرت آنکه دوست داری کس را      هم صورت آنکه کس ترا دارد دوست

## رباعی شماره ۱۰۹

چشمی دارم همه پر از دیدن دوست  
با دیده مرا خوشست چون دوست دوست  
از دیده و دوست فرق کردن نتوان  
یا دوست درون دیده یا دیده خود دوست

## رباعی شماره ۱۱۰

دنیایه جوی وفانداردای دوست      هر لحظه هزار مغز سرگشته اوست  
میدان که خدای دشمنش میدارد      کرد دشمن حق نه ای چرادرای دوست

## رباعی شماره ۱۱۱

شب آمد و باز رفتم اندر غم دوست      هم بر سر گریه ای که چشتم را خوست  
از خون دلم هر مژه ای پنداری      یخیت که پاره جگر بر سر اوست

## رباعی شماره ۱۱۲

عشق آمد و شد چون خونم اندر رک و پوست  
تا کرد مرا تنی و پر کرد ز دوست  
اجزای وجودم بکلی دوست گرفت  
نامیت ز من بر من و باقی همه اوست

## رباعی شماره ۱۱۳

غازی بره شہادت اندر تک و پوست      خافل کہ شہید عشق فاضلتر از دوست  
فردای قیامت این بدان کی ماند      کان کشتہ دشمنست و این کشتہ دوست

## رباعی شماره ۱۱۴

هر چند که آدمی ملک سیرت و خوست      بدگر نبوده دشمن خود نیکوست  
دیوانه دل کسیت کین عادت اوست      کودشمن جان خویش میدارد دوست



## رباعی شماره ۱۱۵

آنرا که حلال زادگی عادت و خوست  
عیب همه مردمان به چشمش نیکوست  
معیوب همه عیب کسان می نکرد  
از کوزه همان برون تراود که دروست

## رباعی شماره ۱۱۶

عالم به خروش لااله الا هوست      عاقل بجان که دشمنست این یار دوست  
دریا به وجود خویش موجی دارد      خس ندارد که این کشاکش با اوست

## رباعی شماره ۱۱۷

عنبر زلفی که ماه در چنبر اوست      شیرین سخنی که شهد در سکر اوست  
زان چندان بار نامه کاذب سر اوست      فرمانده روزگار فرمانبر اوست

## رباعی شماره ۱۱۸

عقرب سر زلف یار و مپیکر اوست      با این همه کبر و ناز کاندر سر اوست  
شیرین دهنی و شهد در شکر اوست      فرمانده روزگار فرمانبر اوست

## رباعی شماره ۱۱۹

زان میخوردم که روح پیمانه اوست      زان مست شدم که عقل دیوانه اوست  
دودی به من آمد آتشی بامن زد      زان شمع که آفتاب پروانه اوست

## رباعی شماره ۱۲۰

آن مه که وفا و حسن سرمایه اوست      اوج فلک حسن کمین پایه اوست  
خورشید رخ نگر و کر توانی      آن زلف یه نگر که همسایه اوست

## رباعی شماره ۱۲۱

بر مادر وصل بسته میدارد دوست      دل را به فراق خسته میدارد دوست  
من بعد من و شکستی برد دوست      چون دوست دل شکسته میدارد دوست

## رباعی شماره ۱۲۲

مادل به غم تو بسته داریم ای دوست      درد تو بجان خسته داریم ای دوست  
گفتی که به دلکشگان نزدیکم      ما نیز دل شکسته داریم ای دوست



## رباعی شماره ۱۲۳

ای دوست ای دوست ای دوست ای دوست  
جور تو از آنکشم که روی تو نکوست  
مردم گویند بهشت خواهی یا دوست  
ای یخبران بهشت بادوست نکوست

## رباعی شماره ۱۲۴

ای خواجه ترا غم جمال ما هست      اندیشه باغ و راغ و خرمن کا هست  
ما سوختگان عالم تجریدیم      ما را غم لا اله الا اللهست

## رباعی شماره ۱۲۵

عارف که ز سر معرفت آگاهست      بخود ز خودست و با خدا همراست  
نفی خود و اثبات وجود حق کن      این معنی لا اله الا اللهست

## رباعی شماره ۱۲۶

دین یار که در کنار میباید هست	در کار کس از قرار میباید هست
وصلی که چو جان بکار میباید هست	بهریکه بهیچ کار می ناید نیست

## رباعی شماره ۱۲۷

تا در نرسد و عده هر کار که هست      سودی ندید یاری هر یار که هست  
تا ز حمت سرمای زمستان نکشد      پر گل نشود امن هر خار که هست

## رباعی شماره ۱۲۸

درد دشنی نیست که درمانی هست      با عشق یقینست که جانانی هست  
احوال جهان چو دم به دم میگرد      شک نیست در این که حاکم روانی هست

## رباعی شماره ۱۲۹

بادل گفتیم که ای دل احوال تو چیست      دل دیده پر آب کرد و بسیار گریست  
گفتا که چگونه باشد احوال کسی      کور ابرام را دیگر می باید زیست

## رباعی شماره ۱۳۰

پرسید ز من کیکه معشوق تو کیست      گفتم که فلان کسست مقصود تو چیست  
نشست و به های های بر من بگریست      کز دست چنان کسی تو چون خواهی زیست



## رباعی شماره ۱۳۱

در عشق تو بی جسم همی باید زیست	جسم همه اشک گشت و چشمم بگریست
چون من همه معشوق شدم عاشق کیست	از من اثری نماند این عشق ز چیت

## رباعی شماره ۱۳۲

دیروز که چشم تو بمن درنگریست      خلقی هزار دیده بر من بگریست  
هر روز هزار بار در عشق تو ام      میاید مرد و باز میاید زیست

## رباعی شماره ۱۳۳

عاشق تواند که دمی بی غم زیست      بی یار و دیار اگر بود خود غم نیست  
خوش آنکه بیک کرشمه جان کردنثار      هجران و وصال را ندانست که چیست

## رباعی شماره ۱۳۴

کر مرده بوم بر آمده سالی بیت  
چه پنداری که کورم از عشق تهمیت  
گردست بجاک بر نهی کین جاکیت  
آواز آید که حال معشوقم چیست

## رباعی شماره ۱۳۵

می گفتم یارو می ندانستم کیست	می گفتم عشق و می ندانستم چیست
کریار اینست چون توان بی او بود	و ر عشق اینست چون توان بی او زیست

## رباعی شماره ۱۳۶

ای دل همه خون شوی شکیبایی چیست      وی جان بدر آینه رعنایی چیست  
ای دیده چه مردیت شرمست بادا      نادیده به حال دوست مینایی چیست

## رباعی شماره ۱۳۷

اندر همه دشت خاوران گر خاریست      آتش به خون عاشق افکاریست  
هر جا که پریرخی و گل رخساریست      مارا همه در خورست مشکل کاریست

## رباعی شماره ۱۳۸

در بحر یقین که در تحقیق بسیت      کرداب درو چودام و کشتی نفسیت  
هر گوش صدف حلقه چشمیت پر آب      هر موج اشاره ای ز ابروی کسیت



## رباعی شماره ۱۳۹

رنج مردم ز پیشی و از بیشیت      امن و راحت به دلت و درویشیت  
بکزین تنگ دستی از این عالم      کربا خرد و بدانشت هم خویشیت

## رباعی شماره ۱۴۰

ما عاشق و عهد جان ما مشتاقیت      ماییم به درد عشق تا جان باقیست  
غم نقل و ندیم درد و مطرب ناله      می خون جگر مردم چشم ساقیت

## رباعی شماره ۱۴۱

گاهی چو ملائکم سربندگیست      که چون حیوان به خواب و خور زندگیست  
گاهم چو بهایم سربندگیست      سبحان الله این چه پرکندگیست

## رباعی شماره ۱۴۲

چون حاصل عمر تو فربه‌ی و دیمیت      زوداد مکن کرت به هر دم ستمیت  
منور مشو، بخود که اصل من و تو      کردی و شراری و نسی و نمیت

## رباعی شماره ۱۴۳

دردا که دین سوزو که لازم کس نیست      همراه دین راه درازم کس نیست  
در قمر دلم جواهر راز بسیت      اما چه کنم محرم رازم کس نیست

## رباعی شماره ۱۴۴

در سینه کسی که راز پنهانش نیست      چون زنده نماید او ولی جانش نیست  
رو در طلب که علت بی دردیست      در دیست که همچگونه دمانش نیست

## رباعی شماره ۱۴۵

در کشور عشق جای آسایش نیست      آنجا همه کاهشت افزایش نیست  
بی درد و الم توقع درمان نیست      بی جرم و گناه امید بخشایش نیست

## رباعی شماره ۱۴۶

افسوس که کس با خبر از ددم نیست      آگاه ز حال چهره زردم نیست  
ای دوست برای دوستیها که مراست      دریاب که تا دنگری کردم نیست



## رباعی شماره ۱۴۷

کفتار نکودارم و کردارم نیست      از کفت نکوی بی عمل عارم نیست  
دشوار بود کردن و گفتن آسان      آسان بسیار و هیچ دشوارم نیست

## رباعی شماره ۱۴۸

هرگز الی چو فرقت جانان نیست      دردی تیراز واقعه هجران نیست  
کر ترک وداع کرده ام معذورم      تو جان منی وداع جان آسان نیست

## رباعی شماره ۱۴۹

در هجرانم قرار یباید و نیست      آسایش جان زار یباید و نیست  
سرمایه روزگار می باید و نیست      یعنی که وصال یار یباید و نیست

## رباعی شماره ۱۵۰

کر کار تو نیکست به تدبیر تو نیست      ورنیز بدست هم ز تقصیر تو نیست  
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد بزی      چون نیک و بد جهان به تقدیر تو نیست

## رباعی شماره ۱۵۱

از درویشان مده که در جان تو نیست      بگذر ز ولایتیکه آن زان تو نیست  
از بی خردی بود که با جوهریان      لاف از گمری زنی که در کان تو نیست

## رباعی شماره ۱۵۲

جانابه زمین خاوران خاری نیست      کش بامن و روزگار من کاری نیست  
بالطف و نوازش جمال تو مرا      در دادن صد هزار جان عاری نیست

## رباعی شماره ۱۵۳

اندر همه دشت خاوران سگی نیست      کش با من و روزگار من جنگی نیست  
بالطف و نوازش وصال تو مرا      در دادن صد خوار جان سگی نیست

## رباعی شماره ۱۵۴

سر تا سر دشت خاوران سگی نیست      کز خون دل و دیده برورنگی نیست  
دریچ زمین و بیچ فرسگی نیست      کز دست غمت نشسته و لنگی نیست



## رباعی شماره ۱۵۵

کبر است دین و هم که پنهانی نیست      برداشتن سرم به آسانی نیست  
ایمانش هزار دفعه تلقین کردم      این کافر را سر مسلمانی نیست

## رباعی شماره ۱۵۶

دایم نه لوای عشرت افراشتنیت  
پیوسته نه تخم خرمی کاشتنیت  
این داشتیم همه بگذراشتنیت  
جز روشنی رو که نکه داشتینیت

## رباعی شماره ۱۵۷

ای دیده نظر کن اگر تینیا میست      در کار جهان که سرب سر سودا میست  
در گوشه خلوت وقاعت نشین      تنها خو کن که عافیت تنیا میست

## رباعی شماره ۱۵۸

سیمایی شد هوا ز مکاری دشت      ای دوست بیا و بگذر از هر چه گذشت  
گر میل وفاداری اینک دل و جان      و در رای جفا داری اینک سروشت

## رباعی شماره ۱۵۹

آنرا که قضا ز خیل عشاق نوشت      آزاد از مسجدت و فارغ ز کنشت  
دیوانه عشق را چه هجران چه وصال      از خویش گذشته را چه دوزخ چه بهشت

## رباعی شماره ۱۶۰

همن تا تو نبندی به مرا عايش پشت      کو با گل نرم پرورد خار دشت  
همن تا نشوی غره به دریای کرم      کو بر لب بحر تشنه بسیار بکشت

## رباعی شماره ۱۶۱

از اهل زمانه عاری باید داشت	وز صحبتان کناری باید داشت
از پیش کسی کار کسی نگشاید	امید به کردگار باید داشت

## رباعی شماره ۱۶۲

روزم به غم جهان فرسوده گذشت      شب در هوس بوده و نابوده گذشت  
عمری که از دمی جهانی ارزو      القصه به فکرهای پیوده گذشت



## رباعی شماره ۱۶۳

افسوس که ایام جوانی بگذشت      دوران نشاط و کامرانی بگذشت  
تشنه بکنار جوی چندان ختم      کز جوی من آب زندگانی بگذشت

## رباعی شماره ۱۶۴

سر سخن دوست نمی یارم گفت      در یست کرانه های یارم سفت  
ترسم که به خواب در بگویم بکسی      شهادت کزین بیم نمی یارم خفت

## رباعی شماره ۱۶۵

دل کر چه دین بادیه بسیار شتافت      یک موی ندانست و بسی موی شکافت  
کر چه زدم هزار خورشید بتافت      آخر به کمال فزده اسی راه نیافت

## رباعی شماره ۱۶۴

آسان آسان ز خود امان نتوان یافت      وین شربت شوق رایگان نتوان یافت  
زان می که عزیز جان مشتاقانست      یک جرعه به صد هزار جان نتوان یافت

## رباعی شماره ۱۶۷

آن دل که تو دیده‌ای ز غم خون شورفت      وز دیده خون گرفته بیرون شورفت  
روزی به هوای عشق سیری میکرد      لیلی صفتی بید و مجنون شورفت

## رباعی شماره ۱۶۸

از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت      بگذاشت مرا و جستجوی تو گرفت  
اکنون ز منس بیچ نمی آید یاد      بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت

## رباعی شماره ۱۶۹

دل عادت و خوی جنگجوی تو گرفت      جان کوهر همت سرکوی تو گرفت  
گفتم به خط تو جانب مارا گیر      آن هم طرف روی نکوی تو گرفت

## رباعی شماره ۱۷۰

آنی که ز جانم آرزوی تو زلفت      از دل هوس روی نکوی تو زلفت  
از کوی تو هر که رفت دل را بگذاشت      کس بادل خویشتن ز کوی تو زلفت



## رباعی شماره ۱۷۱

یار آمد و گفت خسته میدار دولت      دایم به امید بسته می دار دولت  
مارا به شگستان نظر باشد      مارا خواهی شکسته میدار دولت

## رباعی شماره ۱۷۲

علمی نه که از زمرهٔ انسان نهد  
جوئی نه که از اصل کریمان نهد  
نه علم و عمل نه فضل و احسان و ادب  
یارب بکدام تره در خوان نهد

## رباعی شماره ۱۷۳

صد سگر که گلشن صفا کشت تبت      صحت کل عشق ریخت در پیرنت  
تب راه غلط دمت افتاد گذار      آن تب عرقی شد و چکید از بدنت

## رباعی شماره ۱۷۴

دی زلف عبیر نیز عنبر سیات      از طرف بناگوش سمن سیات  
در پای تو افتاد و بزاری می گفت      سر تا پایم فدای سر تا پایت

## رباعی شماره ۱۷۵

ای قبله هر که مقبل آمد کویت      روی دل مقبلان عالم سویت  
امروز کسی کز تو بگرداند روی      فردا بکدام روی میند رویت

## رباعی شماره ۱۷۶

ای مقصد خورشید پرستان رویت      محراب جهانیان خم ابرویت  
سرمایه عیش تنگ دستان دہنت      سر رشته دلمای پریشان مویت

## رباعی شماره ۱۷۷

ز نار پرست زلف عنبر بویست      محراب نشین گوشه ابرویست  
یارب تو چه کعبه ای که باشد شب و روز      روی دل کافرو مسلمان بویست

## رباعی شماره ۱۷۸

گفتم چشمت گفت که بر مست میچ  
گفتم دنت گفت مندل بر میچ  
گفتم زلفت گفت پراکنده ملوی  
باز آوردی حکایتی بجا میچ



## رباعی شماره ۱۷۹

کر دوشی مکن تصرف دریچ      نه شادی کن بهیچ و نه غم خوریچ  
خرسندان باش که در ملک خدای      در دنی و آخرت نباشی بریچ

## رباعی شماره ۱۸۰

ای در تو عیانها و نهانها همه بیچ  
پندار یقین ما و کانه‌ها همه بیچ  
از ذات تو مطلقا نشان توان داد  
کانه‌جا که تویی بود نشانها همه بیچ

## رباعی شماره ۱۸۱

ای بار خست انوار مه و خور همه بیچ      بالعل تو سلسیل و کوثر همه بیچ  
بودم همه بین، چو تنیزین شد چشمم      دیدم که همه تویی و دیگر همه بیچ

## رباعی شماره ۱۸۲

حمد الکر رب نجی منک فلاح      شکر الکر فی کل مساء و صبح  
من عندک فتح کل باب ربی      افتح لی ابواب فتوح و فتح

## رباعی شماره ۱۸۳

رخساره‌ات تازه گل گلشن روح      نازک بود آن قدر که هر شام و صبح  
نزدیک به دیده گر خیالش گذرد      از سایه خار دیده کرد و مجروح

## رباعی شماره ۱۸۴

بی شک الفست احد، از وجوی مدد      وز شخص احد به ظاهر آمد احمد  
در ارض محمد شد و محمود آمد      اذ قال الله: قل هو الله احد

## رباعی شماره ۱۸۵

گر دو کند پای تو ای حور نژاد      از درود بان که هرگز نت در مباد  
آن در دست برنش رحم آید      از بهر شفاعتم پای تو فاد

## رباعی شماره ۱۸۶

در سلسلهٔ عشق تو جان خواهم داد      در عشق تو ترک خانمان خواهم داد  
روزی که ترا بنیم ای عمر عزیز      آن روز یقین بدان که جان خواهم داد



## رباعی شماره ۱۸۷

هر راحت و لذتی که خلاق نهاد  
از بهر محدودان آفاق نهاد  
هر کس که ز طاق منقلب گشت بجفت  
آسایش خویش بر دو بر طاق نهاد

## رباعی شماره ۱۸۸

دو وصل زانیشه دوری فریاد	در هجر ز درد ناصبوری فریاد
افسوس ز محرومی دوری افسوس	فریاد ز درد ناصبوری فریاد

## رباعی شماره ۱۸۹

باکوی تو هر کرا سرو کار افتد      از مسجد و دیر و کعبه بنیر افتد  
گر زلف تو در کعبه نشانند دامن      اسلام بدست و پای ز نار افتد

## رباعی شماره ۱۹۰

گر عشق دل مرا خریدار افتد      کاری بکنم که پرده از کار افتد  
سجاده پُربهر چنان افشانم      کز همتاری هزار زمار افتد

## رباعی شماره ۱۹۱

کام دو جهان ترا میسر کردد	با علم اگر عل برابر کردد
زان روز حذر کن که ورق برگردد	مغفور مشوبه خود که خواندی ورقی

## رباعی شماره ۱۹۲

آن را که حدیث عشق در دل کرد  
باید که ز تیغ عشق بسمل کرد  
در خاک تپان تپان رخ آغشته به خون  
بر خنیزد و کرد سر قاتل کرد

## رباعی شماره ۱۹۳

خود بر سر کوی ماطر بکم کردد	مارا نبود دلی که خرم کردد
چون بر سر کوی مار سد غم کردد	هر شادی عالم که باروی نهد

## رباعی شماره ۱۹۴

دل از نظر تو جاودانی گردد  
غم باالم تو شادمانی گردد  
گر بادیه دوزخ برد از کوی تو خاک  
آتش همه آب زندگانی گردد



## رباعی شماره ۱۹۵

ای صافی دعوی ترا معنی درد      فردا به قیامت این غل خواهی برد  
شرمت بادا اگر چنین خواهی زیست      نکلت بادا اگر چنان خواهی مرد

## رباعی شماره ۱۹۶

دردا که دین زمانه پر غم و درد      غمنا که دین دایره غم پرورد  
هر روز فراق دوستی باید دید      هر لحظه وداع همدی باید کرد

## رباعی شماره ۱۹۷

فردا که به محشر اندر آید زن و مرد      وزیریم حساب رویا کرد دزد  
من حسن ترابه کف نهم پیش روم      گویم که حساب من ازین باید کرد

## رباعی شماره ۱۹۸

دل صافی کن که حق به دل می نکرد  
دل های پراکنده به یک جو نخرود  
زاهد که کند صاف دل از بهر خدا  
کویی ز همه مردم عالم ببرد

## رباعی شماره ۱۹۹

کونند که محتسب گمانی ببرد      وین پرده تو پیش جهانی ببرد  
گویم که ازین شراب اگر محتسبست      دریابد قطره ای به جانی بخرد

## رباعی شماره ۲۰۰

من زنده و کس بر آستان کزرد      یا مرغ بگرد سر کویت سپرد  
خار کورم شکسته در چشم کسی      کوازی پس مرگ من برویت نکرد

## رباعی شماره ۲۰۱

از چهره عاشقانه ام زربارد      وز چشم ترم همیشه آذربارد  
در آتش عشق تو چنان بنشینم      کز ابر محبتم سمندر بارد

## رباعی شماره ۲۰۲

از دقت عشق هر که فردی دارد      اشک گلگون و چهر زردی دارد  
بر کرد سری شود که شور است درو      قربان دلی رود که ددی دارد



## رباعی شماره ۲۰۳

همت هوس پلاس پوشی دارد	طلح سرعافیت فروشی دارد
استغنایم سر خموشی دارد	جایی که به یک سوال بخشد دو کون

## رباعی شماره ۲۰۴

دل وقت سماع بوی دلدار برد      مارا به سمرپرده اسرار برد  
این زمزمه مرکب مروح تراست      بردارد و خوش به عالم یار برد

## رباعی شماره ۲۰۵

گل از تو چراغ حسن در گلشن برد  
وز روی تو آینه دل روشن برد  
هر خانه که شمع رخت افروخت درو  
خوشید چو ذره نور از روزن برد

## رباعی شماره ۲۰۶

شادم بدمی کز آرزویت گذرد      خوشدل بحیثی که ز رویت گذرد  
نازدم بدو چشمی که به سویت نکرد      بوسم کف پایی که به کویت گذرد

## رباعی شماره ۲۰۷

کرپنهان کرد عیب و کرد پیدا کرد      منت دارم ازو که بس برجا کرد  
تاج سر من خاک سر پای کیست      کو چشم مرا به عیب من مینا کرد

## رباعی شماره ۲۰۸

گفتار د از مختصر باید کرد      و زیار بد آموز حد زیاید کرد  
در راه مکار کشته باید کشتن      و آگاه مکار را خبر باید کرد

## رباعی شماره ۲۰۹

دردا که همه روی به ره باید کرد      وین مفرش عاشقی دوت به باید کرد  
برطاعت و خیر خود نباید نگر است      در رحمت و فضل او نکه باید کرد

## رباعی شماره ۲۱۰

چشمیت چشمم چو چشمه بارانم کرد	قدت قدم ز بار محنت خم کرد
زلفت کارم چو تار خود در هم کرد	حالت عالم چو روز من تیره نمود



## رباعی شماره ۲۱۱

من بی تو دمی قرار نتوانم کرد      احسان ترا شمار نتوانم کرد  
کبر بر تن من ز فغان شود حرمویی      یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

## رباعی شماره ۲۱۲

از واقعه‌ای ترا خبر خواهم کرد      و آزرابه دو حرف مختصر خواهم کرد  
با عشق تو در خاک نهان خواهم شد      با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد

## رباعی شماره ۲۱۳

یا اینکه بغور اوریدی که چه کرد	آن دشمن دوست بود دیدی که چه کرد
دیدی که چه میگفت و شنیدی که چه کرد	میگفت همان کنم که خواهد دل تو

## رباعی شماره ۲۱۴

جمعیت خلق را را با خواهی کرد      یعنی ز همه روی با خواهی کرد  
پیونده دیگران ندامت دارد      محکم مکن این رشته که با خواهی کرد

## رباعی شماره ۲۱۵

خرم دل آنکه از ستم آه نکرد  
کس راز درون خویش آگاه نکرد  
چون شمع ز سوز دل سراپا بکده اخت  
وز دامن شعله دست کوتاه نکرد

## رباعی شماره ۲۱۶

عاشق چو شوی تیغ به سر باید خورد      زهری که رسد، سحرشگر باید خورد  
هر چند ترا بر جگر آبی نبود      دریا دریا خون جگر باید خورد

## رباعی شماره ۲۱۷

عارف پنچین روزگناری کیرد      یادامن کوه ولاله زاری کیرد  
ازکوشه میخانه پناهی طلبد      تا عالم شوریده قراری کیرد

## رباعی شماره ۲۱۸

من صرفه برم که بر صفم اعدازد      مستی خاک لطمه بردیازد  
ماتج برهنه ایم در دست قضا      شد کشته هر آنکه خویش را برمازد



## رباعی شماره ۲۱۹

حورابه نظاره نگارم صف زد      رضوان بحجب باند و کف بر کف زد  
آن حال سیه بر آن رخ مطرف زد      ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد

## رباعی شماره ۲۲۰

گر غره به عمری به تبی بر خنبرد      دین روز جوانی به شبی بر خنبرد  
بیدادکن که مردم آزاری تو      دزیر لبی به یاربلی بر خنبرد

## رباعی شماره ۲۲۱

خواهی که ترا دولت ابرار رسد      پسند که از تو بر کس آزار رسد  
از مرگ میندیش و غم رزق مخور      کین هر دو بوقت خویش ناچار رسد

## رباعی شماره ۲۲۲

این کیدی کبر از کجاید اشد	این صورت قبر از کجاید اشد
خوشید مر از دیده ام پنهان کرد	این لکه ابر از کجاید اشد

## رباعی شماره ۲۲۳

دخسته و سینه چاک می باید شد      وز رستی خویش پاک می باید شد  
آن به که به خود پاک شویم اول کار      چون آخر کار خاک می باید شد

## رباعی شماره ۲۲۴

از شبنم عشق خاک آدم گل شد	شوری بر خاست قنّه ای حاصل شد
سر نشتر عشق بر رک روح زدند	یک قطره خون چکید و نامش دل شد
از شبنم عشق خاک آدم گل شد	بس قنّه و شور در جهان حاصل شد
سر نشتر عشق بر رک روح زدند	یک قطره از آن چکید و نامش دل شد

## رباعی شماره ۲۲۵

تاو لوله عشق تو در گوشتم شد      عقل و خرد و هوش فراموشم شد  
تایک ورق از عشق تو از بر کردم      سید ورق از علم فراموشم شد

## رباعی شماره ۲۲۶

انواع خطا کر چه خدامی بنشد      هر اسم عطیه ای جدامی بنشد  
در هر آنی حقیقت عالم را      یک اسم فنا کی بقامی بنشد



## رباعی شماره ۲۲۷

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد      مقبول تو جز مقبل جاوید نشد  
مهرت بکدام ذره پیوست دمی      کان ذره به از هزار خورشید نشد

## رباعی شماره ۲۲۸

صوفی به سماع دست از آن افشاند      تا آتش دل به حلیتی بنشاند  
عاقل داند که دایه گهواره طفل      از بهر سکون طفل می جنباند

## رباعی شماره ۲۲۹

کی حال فتاده هرزه کردی داند      بی درد کجالت دردی داند  
نامرده چنبری نخرد مردان را      مردی باید که قدر مردی داند

## رباعی شماره ۲۳۰

این عمر به ابر نو بهاران ماند      این دیده به سیل کو بهاران ماند  
ای دوست چنان بزمی که بعد از مردن      انگشت گزیدنی به یاران ماند

## رباعی شماره ۲۳۱

اسرار وجود خام و ناپخته بماند      و آن کو هر بس شریف ناسفته بماند  
هر کس به دلیل عقل خیزی گفتند      آن نکته که اصل بود ناکفته بماند

## رباعی شماره ۲۳۲

چرخ و مه و مهر در تمنای تواند      جان و دل و دیده در تماشای تواند  
ارواح مقدسان علوی شب و روز      ابجد خوانان لوح سودای تواند

## رباعی شماره ۲۳۳

آنها که ز معبود خبر یافته اند      از جمله کائنات سر یافته اند  
در یوزه همی کنند مردان ز نظر      مردان همه از قرب نظر یافته اند

## رباعی شماره ۲۳۴

زبان پیش که طاق چرخ اعلا زده اند      وین بار که سپهر مینا زده اند  
مادر عدم آباد ازل خوش خفته      بی مار قم عشق تو برما زده اند



## رباعی شماره ۲۳۵

آن روز که نور بر ثریا بستند      وین منطقه بر میان جوزا بستند  
در کتم عدم بسان آتش بر شمع      عشقت به هزار رشته بر ما بستند

## رباعی شماره ۲۳۶

آزوز که نقش کوه و مامون بستند      ترکیب سی قدان موزون بستند  
پابسته به زنجیر خون من بودم      مردم سخنی به پای مجنون بستند

## رباعی شماره ۲۳۷

قومی ز خیال در غرور افتادند      و نذر طلب حور و قصور افتادند  
قومی مستکنند و قومی به یقین      از کوی تو دور دور دور افتادند

## رباعی شماره ۲۳۸

در تکیه قلندران چو بنکم دادند      در کاسه بجای لوت بنکم دادند  
گفتم ز چه روی خاست این خواری ما      ریشم بگر فتند و به چنکم دادند

## رباعی شماره ۲۳۹

هوشم نه موافقان و خویشان بردند      این کج کلهان موپیشان بردند  
کویند چرا تو دل بدیشان دادی      والله که من ندادم ایشان بردند

## رباعی شماره ۲۴۰

در دیر شدم ماحضری آوردند      یعنی ز شراب ساغری آوردند  
کیفیت او مرا ز خودی بخود کرد      بردند مرا و دیگری آوردند

## رباعی شماره ۲۴۱

سبزی بهشت و نوبهار از تو برند      آنجا که به خلد یادگار از تو برند  
در چینستان نقش و محار از تو برند      ایران همه فال روزگار از تو برند

## رباعی شماره ۲۴۲

مردان خدا از خاکدان دگرند      مرغان هوا از آشیان دگرند  
منکر توازین چشم بدیشان کایشان      فارغ زدو کون و دهر بکان دگرند



## رباعی شماره ۲۴۳

یارم همه نیش بر سر نیش زند      کویم که مزن تنیره رایش زند  
چون در دل من مقام دارد شب و روز      میترسم از آنکه نیش بر خویش زند

## رباعی شماره ۲۴۴

آن کس که به کوه ظلم خرگاه زند      خود را به دم آه سحرگاه زند  
ای راهنم از دور کفایت بترس      راهی که زنی ترا همان راه زند

## رباعی شماره ۲۴۵

خوبان همه صید صبح خیزان باشند      در بند دعای اشک ریزان باشند  
تا تو سک نفس را به فرمان باشی      آه چشمان ز تو گریزان باشند

## رباعی شماره ۲۴۶

در مدرسه اسباب غل می بخشد      در میکده لذت ازل می بخشد  
آنجا که بنای خانه رندانست      سرمایه ایمان به سبل می بخشد

## رباعی شماره ۲۴۷

عاشق همه دم فکر غم دوست کند      معشوق کرشمه ای که نیکوست کند  
ماجرم و کنه کنیم و او لطف و کرم      هر کس چیزی که لایق اوست کند

## رباعی شماره ۲۴۸

نقاش اگر ز موی پرگار کند      نقش دهن تنگ تو دشوار کند  
آن تنگی و نازکی که دارد دهنست      ترسم که نفس لب تو افکار کند

## رباعی شماره ۲۴۹

باشیر و پلنگ هر که آمنیز کند      از تیر و عای فقر پرهنیز کند  
آه دل درویش به سومان ماند      کر خود نبرد برنده را تنیز کند

## رباعی شماره ۲۵۰

خواهی که خدا کار نکوباتو کند      ارواح ملائک هم روباتو کند  
یا هر چه رضای او در آنست بکن      یاراضی شوهر آنچه اوباتو کند



## رباعی شماره ۲۵۱

ز ان خوشتری که کس خیال تو کند      یا بچو منی فکر وصال تو کند  
شاید که به آفرینش خود نازد      ایزد که تماشای جمال تو کند

## رباعی شماره ۲۵۲

عاشق که تواضع نماید چه کند      شہا کہ بہ کوی تو نماید چه کند  
گر بوسہ دہد زلف ترا رنجہ مشو      دیوانہ کہ زنجیر نخاید چه کند

## رباعی شماره ۲۵۳

دل کر ره عشق او نوید چه کند      جان دولت وصل او بنوید چه کند  
آن خطه که بر آینه تابد خورشید      آینه انا الشمس نکوید چه کند

## رباعی شماره ۲۵۴

نی دیده بود که جستجویش نکند      نی کام و زبان که گفتگویش نکند  
هر دل که درو بوی وفا بی نبود      کر پیش سگ افکنند بویش نکند

## رباعی شماره ۲۵۵

در چنک غم تو دل سرودی نکند      پیش تو فغان و ناله سودی نکند  
نالیم به ناله ای که آگه نشوی      سوزیم به آتشی که دودی نکند

## رباعی شماره ۲۵۶

ای باد! به خاک مصطفایت سوگند      باران! به علی مرتضایت سوگند  
افتاده به گریه خلق، بس کن بس کن      دریا! به شهید کربلایت سوگند

## رباعی شماره ۲۵۷

درویشانند هر چه هست ایشانند      در صف یار در صف پیشانند  
خواهی که مس وجود زر گردانی      با ایشان باش کیما ایشانند

## رباعی شماره ۲۵۸

کر عدل کنی بر جهانت خوانند      و ر ظلم کنی سگ عوانت خوانند  
چشم خردت باز کن و نیک بین      تا زین دو کدام به که آنت خوانند



## رباعی شماره ۲۵۹

که زاهد تسبیح به دستم خوانند      که رند و خراباتی و مستم خوانند  
ای وای به روزگار مستوری من      که زانکه مرا چنانکه، مستم خوانند

## رباعی شماره ۲۶۰

شب خنیر که عاشقان به شب راز کنند      کرد در و بام دوست پرواز کنند  
هر جا که درمی بود به شب بر بندند      الا در عاشقان که شب باز کنند

## رباعی شماره ۲۶۱

مردان رهش میل به مستی نکنند      خود بینی و خویشتن پرستی نکنند  
آنجا که مجردان حق می نوشند      خم خانه تهی کنند و مستی نکنند

## رباعی شماره ۲۶۲

خلقان تو ای جلال کونا کونند      گاهی چو الف راست گهی چون نونند  
در حضرت اجلال چنان مجنونند      کز خاطر و فم آدمی بیرونند

## رباعی شماره ۲۶۳

مردان تو دل به مهر کردون نهند      لب بر لب این کاسه پر خون نهند  
در دایره اهل وفا چون پرگار      کر سر نهند پای بیرون نهند

## رباعی شماره ۲۶۴

دشمن چو به مادر نکرد بد بیند      عیبی که بر ما ست یکی صد بیند  
ما آینه ایم، هر که در ما نکرد      هر نیک و بدی که بیند از خود بیند

## رباعی شماره ۲۶۵

کامل ز یکی بنموده و صدیند      ناقص همه جامعیاب خودیند  
خلق آینه چشم و دل یکدگرند      در آینه نیک و بد بدیند

## رباعی شماره ۲۶۶

در عشق تو گاه بت پرستم گویند      که رند و خراباتی و مستم گویند  
اینها همه از بهر شکستم گویند      من شاد به اینکه هر چه، مستم گویند



## رباعی شماره ۲۶۷

اول رخ خود به ما نبایست نمود      تا آتش ما جای دگر کرد و دود  
اکنون که نمودی و ر بودی دل ما      ناچار تراد لبر ما باید بود

## رباعی شماره ۲۶۸

اول که مرا عشق محارم بر بود      همسایه من زناله من ننمود  
والکنون کم شدناله چوددم بفزود      آتش چو همه گرفت کم کردودود

## رباعی شماره ۲۶۹

رفتم به کلیسای ترساویه  
دیدم همه بایاد تو در گفت و شنود  
بایاد وصال تو به بتخانه شدم  
تسبیح بتان ز مرمره ذکر تو بود

## رباعی شماره ۲۷۰

ز اول ره عشق تو مرا سهل نمود      پنداشت رسد به منزل وصل تو زود  
گامی دوسه رفت و راه را دریادید      چون پای درون نهاد موجش بر بود

## رباعی شماره ۲۷۱

آنروز که بنده آوریدی به وجود      میدانستی که بنده چون خواهد بود  
یارب تو گناه بنده بر بنده مکسر      کین بنده همین کند که تقدیر تو بود

## رباعی شماره ۲۷۲

فردا که زوال شش بهت خواهد بود      قدر توبه قدر معرفت خواهد بود  
در حسن صفت کوش که در روز جزا      حشر توبه صورت صفت خواهد بود

## رباعی شماره ۲۷۳

گر ملک تو شام و کریمن خواهد بود      وز سرحد چین تا به ختن خواهد بود  
روزی که ازین سرالمنی غرم سفر      همراه تو هفت گز کفن خواهد بود

## رباعی شماره ۲۷۴

کوننده حشر گفتو خواهد بود	وان یار عزیز تند خو خواهد بود
از خیر محض جز نکویی ناید	خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود



## رباعی شماره ۲۷۵

عاشق که غمش بر همه کس ظاهر بود      جمعیت او تفرقه خاطر بود  
در دهر دمی خوش نروده شاد بزیست      گویا که دم خوشش دم آخر بود

## رباعی شماره ۲۷۶

آن کس که ز روی علم و دین اهل بود      داند که جواب شبهه بس سهل بود  
علم ازلی علت عصیان بودن      پیش حکما ز غایت جهل بود

## رباعی شماره ۲۷۷

زان ناله که در بستر غم دو شتم بود      غمهای جهان حمله فراموشم بود  
یاران همه در دمن شنیدند ولی      یاری که درو کرد اثر کو شتم بود

## رباعی شماره ۲۷۸

هر چند که جان عارف آگاه بود      کی در حرم قدس تو اش راه بود  
دست همه اهل کشف و ارباب شهود      از دامن ادراک تو کوتاه بود

## رباعی شماره ۲۷۹

دو شتم به طرب بودن دلکنگی بود      سیرم همه در عالم یکرنگی بود  
می رفتم اگر چه از سرکنگی بود      من بودم و سنگ من دو من سنگی بود

## رباعی شماره ۲۸۰

بخشای بر آنکه جز تو یارش نبود      جز خوردن اندوه تو کارش نبود  
در عشق تو حالتش باشد که دمی      هم با تو و هم بی تو قرارش نبود

## رباعی شماره ۲۸۱

آن وقت که این انجم و افلاک بود      وین آب و هوا و آتش و خاک بود  
اسرار یگانگی سبق می گفتم      وین قالب و این نوا و ادا رک بود

## رباعی شماره ۲۸۲

جایی که تو باشی اثر غم نبود      آنجا که نباشی دل خرم نبود  
آن را که ز فرقت تو یک دم نبود      شادیش زمین و آسمان کم نبود



## رباعی شماره ۲۸۳

عاشق به یقین دان که مسلمان نبود      در مذهب عشق کفر و ایمان نبود  
در عشق دل و عقل و تن و جان نبود      هر کس که چنین باشد نادان نبود

## رباعی شماره ۲۸۴

نه کس که ز جور و هرافسرده نبود      نی گل که درین زمانه پشمرده نبود  
آزرا که بیامدست زیبا آمد      دانی که بیامده چو آورده نبود

## رباعی شماره ۲۸۵

چندانکه به کوی سلمه تارست و بود      چندانکه درخت میوه دارست و مرود  
چندانکه ساره است بر چرخ کبود      از ماه به بردوست سلامت و درود

## رباعی شماره ۲۸۶

هر کوز در عمر دآید برود      چنیرش به جز غم نکشاید برود  
از سر سخن کسی نشانی نهد      تراژی دوسه هر کسی بجاید برود

## رباعی شماره ۲۸۷

عاشق که غم جان خرابش نرود      تاجان بود از جان تب و تابش نرود  
خاصیت یساب بود عاشق را      تا کشته نکرد و اضطرابش نرود

## رباعی شماره ۲۸۸

در دل چو کجاست روی بر خاک چه سود      چون زهر به دل رسید تریاک چه سود  
تو ظاهر خود به جامه آراسته ای      دلهای پلید و جامه پاک چه سود

## رباعی شماره ۲۸۹

در دل همه شرک و روی برخاک چه سود      بانفس پلید جامه پاک چه سود  
زهرست گناه و توبه تریاک وی است      چون زهر به جان رسید تریاک چه سود

## رباعی شماره ۲۹۰

روزی که چراغ عمر خاموش شود      در بستر مرگ عقل مدبوش شود  
بابی در دامن مکن خدایا حشرم      ترسم که محبتم فراموش شود



## رباعی شماره ۲۹۱

کرد دشمن مردان همگی حرق شود      هم برق صفت به خویشتن برق شود  
گر سگ به مثل درون دریا برود      دریا نشود پلید و سگ غرق شود

## رباعی شماره ۲۹۲

گفتی که شب آیم ارچه بگاہ شود      شاید که زبان خلق کوتاہ شود  
بر خفته کجایان توانی کردن      کز بوی خوش تو مرده آگاه شود

## رباعی شماره ۲۹۳

یارب بر ما نهم ز حرمان چه شود      راهی دهم به کوی عرفان چه شود  
بس کبر که از کرم مسلمان کردی      یک کبر و در کنی مسلمان چه شود

## رباعی شماره ۲۹۴

آن رشته که بر لعل ببت سوده شود      وزنوش دمانت اشک آلوده شود  
خواهم که بدین سینه چاکم دوزی      شاید که زغمهای تو آسوده شود

## رباعی شماره ۲۹۵

روزی که جمال دلبرم دیده شود      از فرق سرم تا به قدم دیده شود  
تامن به هزار دیده رویش نکرم      آری به دو دیده دوست کم دیده شود

## رباعی شماره ۲۹۶

تا مرد بتیغ عشق بی سر نشود      اندر ره عشق و عاشقی بر نشود  
هر یار طلب کنی و هم سر خواهی      آری خواهی ولی میسر نشود

## رباعی شماره ۲۹۷

تادل ز علایق جهان حر نشود      اندر صدف وجود مادر نشود  
پرمی نشود کاسه سمرماز هوس      هر کاسه که سمرنگون بود پر نشود

## رباعی شماره ۲۹۸

هرگز دلم از یاد تو غافل نشود      کز جان بشود مهر تو از دل نشود  
افتاده ز روی تو در آینه دل      عکسی که به بیچ وجه زایل نشود



## رباعی شماره ۲۹۹

تا مدرسه و مناره ویران نشود      این کار قلندری به سامان نشود  
تا ایمان کفر و کفر ایمان نشود      یک بنده حقیقه مسلمان نشود

## رباعی شماره ۳۰۰

یک ذره ز حد خویش بیرون نشود      خود مینان را معرفت افزون نشود  
آن فکر که مصطفی بر آن فخر آورد      آنجا نرسی تا بکرت خون نشود

## رباعی شماره ۳۰۱

دلبر دل خسته رایگان می خواهد      بفرستم کردش چنان می خواهد  
وانگه به نظاره دیده بر ره بنهم      تا مرده که آورد که جان می خواهد

## رباعی شماره ۳۰۲

ارکشتن من دو چشم مستت خواهد      شک نیست که طبع بت پرستت خواهد  
ترسنده از آنم که اگر بردستت      من کشته شوم که عذر دستت خواهد

## رباعی شماره ۳۰۳

دل وصل تو ای مهر کسل می‌خواهد      ایام وصال متسل می‌خواهد  
مقصود من از خدای باشد و صلت      امید چنان شود که دل می‌خواهد

## رباعی شماره ۳۰۴

یک نیم رخت الست منکم بعید      یک نیم دکران عذابى شدید  
برکرد رخت بشته یحی ویمیت      من مات من العشق قدمات شهید

## رباعی شماره ۳۰۵

آورد صبا کلی ز گلزار امید      یاروح قدس شهمپری افکند سفید  
یا کرد صبا شق ورتی از خورشید      یانامه یارست که آورد نوید

## رباعی شماره ۳۰۶

کوشم چو حدیث درد چشم تو شنید  
فی الحال دلم خون شد و از دیده چکید  
چشم تو نکو شود به من چون نگری  
تا کور شود هر آنکه نتواند دید



## رباعی شماره ۳۰۷

هر چند که دیده روی خوب تو ندید      یک کل ز گلستان وصال تو نچید  
اما دل سودا زده در مدت عمر      جز وصف جمال تو نه گفت و نه شنید

## رباعی شماره ۳۰۸

معموقه خانگی به کاری ناید      کودل برد و روی به کس نناید  
معموقه خراباتی و مطرب باید      تانیم شبان زنان و کوبان آید

## رباعی شماره ۳۰۹

یاد تو کنم دلم به فریاد آید	نام تو برم عمر شده یاد آید
هر که که مرادیت تو یاد آید	با من در دیوار به فریاد آید

## رباعی شماره ۳۱۰

در باغ روم کوی توام یاد آید      برگل نکرَم روی توام یاد آید  
در سایه سروا کردمی نشینم      سرو قد بجوی توام یاد آید

## رباعی شماره ۳۱۱

پیریم ولی چو عشق را ساز آید      بهنگام نشاط و طرب و ناز آید  
از زلف رسای تو کمندی کف کنیم      بر کردن عمر رفته تا باز آید

## رباعی شماره ۳۱۲

در دوزخم از زلف تو در چنگ آید      از حال بهشتیان مرانگ آید  
در بی توبه صحرای بهشم خوانند      صحرای بهشت بر دم تنگ آید

## رباعی شماره ۳۱۳

ای خواجه ز فکر کور غم می باید      اندر دل و دیده سوز و غم می باید  
صد وقت برای کار دنیا داری      یک وقت به فکر کور هم می باید

## رباعی شماره ۳۱۴

چشمی به سحاب بهمنشین می باید      خاطر به نشاط محمکین می باید  
سر بر سردار و سینه بر سینه تیغ      آسایش عاشقان چنین می باید



## رباعی شماره ۳۱۵

ای عشق به درد تو سری می باید      صید تو ز من قوی تری می باید  
من مرغ به یک شعله کبابم بگذار      کین آتش را سمن دری می باید

## رباعی شماره ۳۱۶

آسان گل باغ مدعا توان چید      بی سرزنش خار حنا توان چید  
بشکفته گل مراد بر شاخ امید      تا سر نخی به زیر پا توان چید

## رباعی شماره ۳۱۷

جانم به لب از لعل خموش تو رسید      از لعل خموش باده نوش تو رسید  
کوش تو شنیده ام که دردی دارد      در دل من مگر به کوش تو رسید

## رباعی شماره ۳۱۸

گلزار و فاختار من می روید      اخلاص ز رهگذار من می روید  
دگر تو دوش سرب زانو بودم      امروز گل از کنار من می روید

## رباعی شماره ۳۱۹

یارب بدو نور دیده پُغمبر      یعنی بدو شمع و دمان حیدر  
بر حال من از عین عنایت بگر      دارم نظر آنکه نیستم ز نظر

## رباعی شماره ۳۲۰

تا چند حدیث قامت و زلف مکار      تا کی باشی تو طالب بوس و کنار  
کز آنکه نه ای دروغن عاشق وار      در عشق چو او خزار چون او بگذار

## رباعی شماره ۳۲۱

چشمم که نداشت تاب نظاره یار      شد اشک فشان بر پیش آن سیم عذار  
در سیل سرشک عکس رخسارش دید      نقش عجبی بر آب زرد آفرکار

## رباعی شماره ۳۲۲

سر رشته دولت ای برادر به کف آ  
وین عمر کرامی به خسارت مگذار  
دایم همه جا با همه کس در همه کار  
میدار نهفته چشم دل جانب یار



## رباعی شماره ۳۲۳

هر در که ز بحر اسلم افتد به کنار      در رسته جان خود کشم کو هر وار  
کیرم به کفش چو سجد در فرقت یار      یعنی که نمی زنم نفس جز بشمار

## رباعی شماره ۳۲۴

یار بگشاگره ز کار من زار      رحمی که ز عقل عاجزم در همه کار  
جزد که تو کی بودم در گاهی      محروم ازین درم مکن یا غفار

## رباعی شماره ۳۲۵

بستان رخ تو گلستان آرد بار      لعل تو حیوت جاودان آرد بار  
بر خاک نشان قطره ای از لعل لب      تابوم و بر زمانه جان آرد بار

## رباعی شماره ۳۲۶

گفتم: چشمم، گفت: برایش میدار  
گفتم: بکرم، گفت: پر آتش میدار  
گفتم که: دلم، گفت: چه داری در دل  
گفتم: غم تو، گفت: محاسن میدار

## رباعی شماره ۳۲۷

یارب در دل به غیر خود جاگذار      در دیده من کرد تمنّاگذار  
گفتم گفتم ز من نمی آید هیچ      رحمی رحمی مرا به من واگذار

## رباعی شماره ۳۲۸

ناتوس نواز کر ز من دارو عار      سجاده نشین اگر ز من کرده کنار  
من نیربه رنم هر دو انداخته ام      تسبیح در آتش، آتش اندر زنار

## رباعی شماره ۳۲۹

بیار موافق آشنایی خوشتر      وز همدم بی وفا جدایی خوشتر  
چون سلطنت زمانه بگذاشت نیست      پیونده ملک بیوایی خوشتر

## رباعی شماره ۳۳۰

یارب به کرم بر من درویش نکر      در من منکر در کرم خویش نکر  
هر چند نیم لایق بخشایش تو      بر حال من خسته دلریش نکر



## رباعی شماره ۳۳۱

لذات جهان چشیده باشی همه عمر      بایار خود آرمیده باشی همه عمر  
هم آخر عمر رحلت باید کرد      خوابی باشد که دیده باشی همه عمر

## رباعی شماره ۳۳۲

امروز منم به زور بازو مغرور      یکتایی من بود به عالم مشهور  
من، بچوز مردم عدو چون افعی      در دیده من نظر کند کرد و کور

## رباعی شماره ۳۳۳

ای پشت تو کرم کرده سنجاب و سمور      یکسان به مذاق تو چه شیرین و چه شور  
از جانب عشق بانگ بر بانگ و تو کر      وز جانب حسن عرض در عرض و تو کور

## رباعی شماره ۳۳۴

ای در طلب تو عالمی در شر و شور      نزدیک تو درویش و توانگر همه عور  
ای با همه در حدیث و کوش همه کر      وی با همه در حضور و چشم همه کور

## رباعی شماره ۳۳۵

خورشید چو بر فلک زند را است نور      در پر تو آن خیره شود دیده زدور  
و آن دم که کند ز پرده ابر ظهور      فالناظر به تجلیه من غیر قصور

## رباعی شماره ۳۳۶

کردور فقام از وصال به ضرور      دارد دلم از یاد تو صد نوع حضور  
خاصیت سایه تو دارم که مدام      نزدیک توام اگر چه می افتم دور

## رباعی شماره ۳۳۷

هر لقمه که بر خوان خوانست مخور      کر نفس ترا راحت جانست مخور  
کر نفس ترا غسل نماید بمثل      آن خون دل پیر ز ناست مخور

## رباعی شماره ۳۳۸

دربار که جلالت ای عذرپذیر      دریاب که من آمده ام زار و حقیر  
از تو همه رحمتت و از من تقصیر      من ییچ نیم همه تویی دستم گیر



## رباعی شماره ۳۳۹

در بزم تو ای شوخ منم زار و اسیر      وز کشتن من بیچ نداری تقصیر  
باغیر سخن گوئی کز رشک بوز      سویم نکنی نکه که از غصه بمیر

## رباعی شماره ۳۴۰

شمشیر بود ابروی آن بدرنیر      و آن دیده به خون خوردن چست چو شیر  
از یک سو شیر و از دگر سو شمشیر      مسکین دل من میان شیر و شمشیر

## رباعی شماره ۳۴۱

مجنون و پریشان توام دستم گیر      سرکشته و حیران توام دستم گیر  
هر بی سرو پا چو دستگیری دارد      من بی سرو سامان توام دستم گیر

## رباعی شماره ۳۴۲

ای فضل تو دستگیر من، دستم گیر  
سیر آمده ام ز خویشتن، دستم گیر  
تا چند کنم توبه و تا کی شکنم  
ای توبه ده و توبه شکن، دستم گیر

## رباعی شماره ۳۴۳

گفتم که: دلم، گفت: کیابی کم گیر  
گفتم: چشمم، گفت: سرابی کم گیر  
گفتم: جانم، گفت: که در عالم عشق  
بسیار خرابست، خرابی کم گیر

## رباعی شماره ۳۴۴

آگاه بزی ای دل و آگاه بمیر      چون طالب منری تو در راه بمیر  
عشقست بسان زندگانی ورنه      زینسان که تویی خواه بزی خواه بمیر

## رباعی شماره ۳۴۵

تا روی ترا دیدم ای شمع تراز      فی کار کنم نه روزه دارم نه نماز  
چون با تو بوم مجاز من جمله نماز      چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز

## رباعی شماره ۳۴۶

در خدمت تو چو صرف شد عمر دراز      گفتم که مگر با تو شوم محرم راز  
کی دانستم که بعد چندین تک و تاز      در تو ز سم وز دو جهان مانم باز



## رباعی شماره ۳۴۷

دهر سحری باتو همی گویم راز      برد که تو همی کنم عرض نیاز  
بی منت بندگانت ای بنده نواز      کار من بیچاره سرکشه بساز

## رباعی شماره ۳۴۸

من بودم دوش و آن بت بنده نواز      از من همه لاله بود و از وی همه ناز  
شب رفت و حدیث ماه پایان نرسید      شب را چه کنه قصه ما بود دراز

## رباعی شماره ۳۴۹

ای سرتو در سینه هر محرم راز      پیوسته در رحمت تو بر همه باز  
هر کس که به درگاه تو آورد نیاز      محروم ز درگاه تو کی کرد باز

## رباعی شماره ۳۵۰

کر چشم تو در مقام ناز آید باز      بیمار تو بر سر نیاز آید باز  
ور حسن تو یک جلوه کند بر عارف      از راه حقیقت به مجاز آید باز

## رباعی شماره ۳۵۱

دل جزره عشق تو نوید هرگز      جان جز سخن عشق نکوید هرگز  
صحرای دلم عشق تو شورستان کرد      تا مهر کسی در آن نروید هرگز

## رباعی شماره ۳۵۲

دانی که مرایا چه گفتست امروز  
جز مابه کسی در منکر دیده بدوز  
از چهره خویش آتشی افروزد  
یعنی که بیاود ره دوست بسوز

## رباعی شماره ۳۵۳

جهدی بکن ارپند پذیری دوسه روز      تمایشتراز مرگ بمیری دوسه روز  
دنیا زن پرست چه باشد ارتو      باسیر زنی انس نگیری دوسه روز

## رباعی شماره ۳۵۴

دل خسته و جان فکار و مژگان خونریز      رفتم بر آن یار و مه مهر انگیز  
من جای نکرده کرم کردون به ستیز      ز دبانگ که مان چند نشینی بر خیز



## رباعی شماره ۳۵۵

اللہ، بہ فریاد من بی کس رس      فضل و کرمت یار من بی کس بس  
هر کس بہ کسی و حضرتی مینازد      جز حضرت تو نذازد این بی کس کس

## رباعی شماره ۳۵۶

ای جملہٴ بنی کسان عالم را کس      یک جو کرمت تمام عالم را بس  
من بی کسم و تو بی کسان را یاری      یارب توبہ فریاد من بی کس رس

## رباعی شماره ۳۵۷

نوروز شد و جهان بر آورد نفس      حاصل ز بهار عمر مارا غم و بس  
از قافله بهار نمد آواز      تالاله به باغ سرنگون ساخت جرس

## رباعی شماره ۳۵۸

دارم دلکی غمین بیا مرزو می پرس	صد واقعه در کمین بیا مرزو می پرس
شمرنده شوم اگر سپری علم	یا اکرم اگر مین بیا مرزو می پرس

## رباعی شماره ۳۵۹

درد دل در دست از تو پنهان که می‌پرس  
تنگ آمده چندان دلم از جان که می‌پرس  
با این همه حال و در چنین تنگدلی  
جا کرده محبت تو چندانکه می‌پرس

## رباعی شماره ۳۶۰

ای شوق تو در مذاق چندانکه می‌پرس  
جان را به تو اشتیاق چندان که می‌پرس  
آن دست که داشتم به دلمان وصال  
بر سر زدم از فراق چندان که می‌پرس

## رباعی شماره ۳۶۱

شما ز دعای مرد آگاه ترس      وز سوز دل و آه سحرگاه ترس  
بر کشتگر و بر سپاه خود غره شو      از آمدن یل به نگاه ترس

## رباعی شماره ۳۶۲

اندر صف دوستان ماباش و مترس      خاک در آستان ماباش و مترس  
کر جمله جهان قصده جان تو کنند      فارغ دل شو، از آن ماباش و مترس



## رباعی شماره ۳۶۳

ای آینه ذات تو ذات همه کس      مراآت صفات تو صفات همه کس  
ضامن شدم از بهر نجات همه کس      بر من بنویس سیئات همه کس

## رباعی شماره ۳۶۴

ای واقف اسرار ضمیر همه کس      در حالت عجز دستگیر همه کس  
یارب تو مرا توبه ده و عذر پذیر      ای توبه ده و عذر پذیر همه کس

## رباعی شماره ۳۶۵

تا در زنی به هر چه داری آتش      هرگز نشود حقیقت حال تو خوش  
اندر یک دل دو دوستی ناید خوش      ما را خواهی خطی به عالم درکش

## رباعی شماره ۳۶۶

چون ذات تو منفی بود ای صاحب‌هش      از نسبت افعال به خود باش خمش  
شیرین مثلی شو مکن روی ترش      ثبت العرش اولاً ثم انقش

## رباعی شماره ۳۶۷

چون تیشه مباح و جمله بر خود متراش  
چون رنده ز کار خویش بی بهره مباح  
تعلیم زاره کسیر د امر معاش  
نمی سوی خود می کش و نمی می پاش

## رباعی شماره ۳۶۸

در میدان آبا سپر و ترکش باش      سر بیج بخود کش با سرکش باش  
کو خواه زمانه آب و خواه آتش باش      تو شاد بزمی و در میانه خوش باش

## رباعی شماره ۳۶۹

گر قرب خدا میطلبی دجو باش      و ندر پس و پیش خلق نیکو باش  
خواهی که چو صبح صادق القول شوی      خورشید صفت با همه کس یک رو باش

## رباعی شماره ۳۷۰

شاهی طلبی برو که ای همه باش      بیکانه ز خویش و آشنای همه باش  
خواهی که ترا چو تاج بر سر دارند      دست همه کیر و خاک پای همه باش



## رباعی شماره ۳۷۱

چون شب برسد ز صبح خیزان میباش      چون شام شود ز اشک ریزان میباش  
آوید در آنکه ناکزیرست ترا      وز هر چه خلاف او کزیران میباش

## رباعی شماره ۳۷۲

از قد بلند یار و زلف پستش      وز ز کس بی خار بی می مستش  
ترسا بگلشیای کبرم بینی      ناقوس بدستی و بدستی دستش

## رباعی شماره ۳۷۳

دل جای تو شد و گرنه پر خون کنمش      در دیده تو بی و گرنه همچون کنمش  
امید وصال تست جان را ورنه      از تن به هزار حیلہ بیرون کنمش

## رباعی شماره ۳۷۴

سودای توام در خون می زد دوش      دریای دودیده موج خون منیز دوش  
در نیم شبی خیل خیال تو رسید      ورنه جانم خیمه برون منیز دوش

## رباعی شماره ۳۷۵

دارم کنعان ز قطره باران بیش      از سرم که فکنده ام سرد پیش  
آواز آید که سهل باشد درویش      تو در خور خود کنی و مادر خور خویش

## رباعی شماره ۳۷۶

در خانه خود نشسته بودم دلیریش      وزیرا که نگنده بودم سرپیش  
بانگی آمد که غم مخور ای درویش      تو در خور خود کنی و مادر خور خویش

## رباعی شماره ۳۷۷

شوخی که به دیده بوددایم جایش      رفت از نظرم سروقدرعنایش  
گشت از پی او قطره زنان مردم چشم      چندان که زاشک آبله شد برپایش

## رباعی شماره ۳۷۸

آتش بدو دست خویش بر خرمن خویش      چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش  
کس دشمن من نیست منم دشمن خویش      ای وای من و دست من و دامن خویش



## رباعی شماره ۳۷۹

پیوسته مراز خالق جسم و عرض      حاکم همین بود و بمنست عرض  
کان جسم لطیف راه خلوت که ناز      فارغ نیم همیشه ز آسیب مرض

## رباعی شماره ۳۸۰

ای بر سر حرف این و آن نازده خط      پندار دوی نی دلیل بعدست بخط  
در جمله کائنات بی سهو و غلط      یک عین فحسب دان و یک ذات فقط

## رباعی شماره ۳۸۱

کشتی به وقوف بر مواضع قانع      شد قصد مقاصد ز مقصد مانع  
هرگز نشود تا ننگی کشف حجب      انوار حقیقت از مطلع طالع

## رباعی شماره ۳۸۲

کی باشد و کی لباس، مستی شده شق      تابان گشته جمال وجه مطلق  
دل در سطوات نور او مهملک      جان در غلبات شوق او مستغرق

## رباعی شماره ۳۸۳

دل کرد بسی نگاه در دقتر عشق      جز دوست نید بیچ رود نور عشق  
چندانکه رخت حسن نهد بر سر حسن      شوریده دلم عشق نهد بر سر عشق

## رباعی شماره ۳۸۴

بر عود دلم نواخت یک زمرمه عشق      زان زمرمه ام ز پای تاسر به عشق  
حقا که به عهدانیا یم بیرون      از عهد حق کزاری یک دمه عشق

## رباعی شماره ۳۸۵

ماراشده است دین و آیین همه عشق      بستر همه محنت و بالین همه عشق

بجان الله رخی و چندین همه حسن      انامه دلی و چندین همه عشق

## رباعی شماره ۳۸۶

خلقان همه بردگست ای خالق پاک      هستند پی قطره آبی غمناک  
سحای سحاب را بفرما از لطف      تا آب زند بر سر این مثنی خاک



## رباعی شماره ۳۸۷

دامن غنای عشق پاک آمد پاک      ز آلودگی نیاز باشتی خاک  
چون جلوہ کرو نظارگی جملہ خود اوست      کراما تو در میان نباشیم چه باک

## رباعی شماره ۳۸۸

کر فضل کنی ندارم از عالم پاک      و رعد کنی شوم به یک باره هلاک  
روزی صدار گویم ای صانع پاک      مشی حاکم چه آید از مشی خاک

## رباعی شماره ۳۸۹

یا من بک حاجتی و روحی بیدیک  
عن غمیرک اعرضت و اقبلت علیک  
مالی عل صلاح اسطمبره  
احبات علیک و افتاخذ بیدیک

## رباعی شماره ۳۹۰

بر چهره ندارم ز مسلمانی رنگ      بر من دارد شرف سک اهل فرنگ  
آن رو سیم که باشد از بودن من      دوزخ را تنگ و اهل دوزخ را تنگ

## رباعی شماره ۳۹۱

تا شیر بدم شکار من بود پلنگ  
سپروز شدم به هر چه کردم آهنگ  
تا عشق ترا به برد آوردم تنگ  
از بیشه برون کردم ارو به لنگ

## رباعی شماره ۳۹۲

در عشق تو ای مکار پر کینه و جنک      کشتیم سراپای جهان بادل تنگ  
شد دست زکار و ماند پا از رفتار      این بس که به سر زدیم و آن بس که به سنگ

## رباعی شماره ۳۹۳

دستی که زدی به ناز در زلف تو چنگ  
چشمی که ز دیدنت زول بردی زنک  
آن چشم بست بی تو ام دیده به خون  
و آن دست بگرفت بی تو ام سینه به سنگ

## رباعی شماره ۳۹۴

پرسید کسی منزل آن مہر کسل      گفتم کہ: دل مست اور منزل  
گفتا کہ: دلت کجاست؟ گفتم: براو      پرسید کہ: او کجاست؟ گفتم: در دل



## رباعی شماره ۳۹۵

درماند کسی که بست در خوابان دل      وز مهر بتان نکشت پیوند کسل  
در صورت گل معنی جان دید و ماند      پای دل او تا به قیامت در گل

## رباعی شماره ۳۹۶

شیدای ترا روح مقدس منزل	سودای ترا عقل مجرد محل
سیاح جهان معرفت یعنی دل	در بحر غمت دست به سرپای به گل

## رباعی شماره ۳۹۷

ای عهد تو عهد دوستان سرپل      از مهر تو کین خنیرد و از قمر تو ذل  
پر مشغله و میان تپی، بمحو دهل      ای یک شب، بمحو شمع و یک روزه چو گل

## رباعی شماره ۳۹۸

در باغ کجایم که ناله بلبل      بی تو چه کنم جلوه سرو و سنبل  
یا قد تو هست آنچه میدارد سرو      یاروی تو هست آنچه میدارد گل

## رباعی شماره ۳۹۹

هر نعمت که از قبیل خیرست و کمال      باشد ز نعمت ذات پاک متعال  
هر وصف که در حساب شرست و وبال      دارد به قصور قابلیت مل

## رباعی شماره ۴۰۰

ای چارده ساله مه که در حسن و جمال  
همچون مه چارده رسیدی بجمال  
یارب نرسد به حسنت آسیب زوال  
در چارده سالگی بانی صد سال

## رباعی شماره ۴۰۱

می‌رست ز دشت خاوران لاله آُل      چون دانه اشک عاشقان درمه و سال  
بنمود چو روی دوست از پرده جمال      چون صورت حال من شدش صورت حال

## رباعی شماره ۴۰۲

یارب به علی بن ابی طالب و آل      آن شیر خدا و بر جهان جل جلال  
کاذبه کمان رسی به فریاد همه      اندر دم نزع و قبر منگام سوال



## رباعی شماره ۴۰۳

کربانغم عشق سازگار آید دل      بر مرکب آرزو سوار آید دل  
کردل نبود کجا وطن سازد عشق      و ر عشق نباشد به چه کار آید دل

## رباعی شماره ۴۰۴

هر جا که وجود کرده سیرست ای دل      می دان بیهوشین که محض خیرست ای دل  
هر شمرز عدم بود، عدم غیر وجود      پس شمرمه مقتضای غیرست ای دل

## رباعی شماره ۴۰۵

چندت گفتم که دیده بردوزای دل      در راه بلاقتنه نیندوزای دل  
اکنون که شدی عاشق و بدروزای دل      تن درده و جان کن و جگر سوزای دل

## رباعی شماره ۴۰۶

در عشق چه به زبردباری ای دل      کویم به تو یک سخن زیاری ای دل  
هر چند رسد زیار خواری ای دل      ز نهار به روی او نیاری ای دل

## رباعی شماره ۴۰۷

با خود در وصل تو کشودن مشکل      دل را به فراق آرمودن مشکل  
مشکل حالی و طرفه مشکل حالی      بودن مشکل باتو، نبودن مشکل

## رباعی شماره ۴۰۸

با اهل زمانه آشنایی مشکل      با چرخ کهن ستیزه رایی مشکل  
از جان و جهان قطع نمودن آسان      در هم زدن دل به جدایی مشکل

## رباعی شماره ۴۰۹

بر لوح عدم لولایج نور قدم	لایح کردید و نه دین سر محرم
حق را مشرب جدام از عالم زیراک	عالم در حق حقست و حق در عالم

## رباعی شماره ۴۱۰

کرپاره کنی مرا ز سرتا به قدم      موجود شوم ز عشق تو من ز عدم  
جانی دارم ز عشق تو کرده رقم      خوابش به شادی کش و خوابش به غم



## رباعی شماره ۴۱۱

من دانکی ونیم داشتم چه کم      دو کوزه بنید خریدم ام پاره کم  
بر بربط مانه زیر ماندست و نه بم      تاکی کویی قلندری و غم و غم

## رباعی شماره ۴۱۲

از گردش افلاک و نفاق انجم      سر رشته کار خویش تن کردم کم  
از پای فدا ده ام مراد دست بگیر      ای قبله هفتم ای امام هشتم

## رباعی شماره ۴۱۳

هم در ره معرفت بسی تاخته ام      هم در صف عالمان سرانداخته ام  
چون پرده ز پیش خویش برداشته ام      بشناخته ام که هیچ نشناخته ام

## رباعی شماره ۴۱۴

حک کردنی است آنچه بنگاشته ام	اکندنی است آنچه برداشته ام
باطل بودست آنچه پنداشته ام	حاصل که به هرزه عمر بگذاشته ام

## رباعی شماره ۴۱۵

بستم دم مار و دم عقرب بستم      نیش و دمان بیکدگر پیوستم  
شجن قرنین قرنین خواندم      بر نوح نبی سلام دادم رستم

## رباعی شماره ۴۱۶

گر من کنه جمله جهان کردم  
عفو تو امیدست که گیر دهم  
گفتی که به روز عجز دست گیرم  
عاجز تر ازین نخواه کانون، مسم

## رباعی شماره ۴۱۷

تب را شبنون زدم در آتش کشتم      یک چند به تعویذ کتابش کشتم  
بازش یک بار در عرق کردم غرق      چون لشکر فرعون در آبش کشتم

## رباعی شماره ۴۱۸

دیر است که تیر فقر را آماجم      بر طارم افلاک فلاکت تا جم  
یک شمه ز مغلسی خود بر کویم      چندانکه خدا غنیمت من محتاجم



## رباعی شماره ۴۱۹

رنجورم و در دل از تو دارم صد غم      بی لعل لبست حریف در دم به دم  
زین عمر ملولم من مسکین غریب      خواهد شود آراکم کوی عدم

## رباعی شماره ۴۲۰

هر چند به صورت از تو دور افتادم      ز نهار مبر ظن که شدی از یادم  
در کوی وفای تو اگر خاک شوم      ز اینجا نتواند که ریاید بادم

## رباعی شماره ۴۲۱

دی بر سر کورده غارت کردم      مرپاکان را جنب زیارت کردم  
شکرانه آنکه روزه خوردم رمضان      در عید نماز بی طهارت کردم

## رباعی شماره ۴۲۲

یارب من اگر گناه بی حد کردم  
دانم به یقین که بر تن خود کردم  
از هر چه مخالف رضای تو بود  
برگشتم و توبه کردم و بد کردم

## رباعی شماره ۴۲۳

تا چنبد کرد سرایان کردم      وقت کز افعال پشیمان کردم  
حاکم ز کلیسا و آجم ز شراب      کافر تراز آنم که مسلمان کردم

## رباعی شماره ۴۲۴

عَودَم چو بُد چو بید آوردم      روی سیه و موی سپید آوردم  
چون خود گفتی که ناامیدی کفرست      فرمان تو بردم و امید آوردم

## رباعی شماره ۴۲۵

انده توار دل حزين می دزوم      نامت ز زبان آن و این می دزوم  
می نالم و قفل بردهان می گفتم      می کردیم و خون در آستین می دزوم

## رباعی شماره ۴۲

گر خاک تو بی خاک ترا خاک شدم      چون خاک ترا خاک شدم پاک شدم  
غم سوی تو هرگز کذری می نکند      آخر چه غمت از آنکه غمناک شدم



## رباعی شماره ۴۲۷

اندر طلب یار چو مردانه شدم      اول قدم از وجود بگانه شدم  
او علم نمی شنید لب بر بستم      او عقل نمی خرید دیوانه شدم

## رباعی شماره ۴۲۸

آنان که به نام نیک می خوانندم      احوال درون بد نمی دانندم  
گوزان که درون برون بگردانندم      مستوجب آنم که بسوزانندم

## رباعی شماره ۴۲۹

چونان شده ام که دید تواندم      تا پیش تو ای مکار بشاندم  
خورشید تو بی به ذره من ماندم      چون ذره به خورشید می داندم

## رباعی شماره ۴۳۰

کر خلق چنانکه من منم داندم      همچون سگ زرد بر راندم  
ورزانکه درون برون بگرداندم      مستوجب آنم که بسوزاندم

## رباعی شماره ۴۳۱

آن دم که حدیث عاشقی بشنودم      جان و دل و دیده را به غم فرسودم  
می‌پنداشتم عاشق و معشوق دو اند      چون هر دو یکسیت من خود احوال بودم

## رباعی شماره ۴۳۲

عمری به هوس باد هوی بیمودم      در هر کاری خون جگر پالودم  
در هر چه زدم دست زغم فرمودم      دست از همه باز داشتم آسودم

## رباعی شماره ۴۳۳

من از تو جدا نبوده‌ام تا بودم	اینست دلیل طالع معبودم
در ذات تو ندیدم از معدومم	وز نور تو ظاهرم اگر موجودم

## رباعی شماره ۴۳۴

هرگز نبود شکست کس مقصودم      آزرده نشد دلی ز من تابودم  
صد شکر که چشم عیب بینم کورست      شادم که حدود نیمتم محودم



## رباعی شماره ۴۳۵

دروصل تو پیوسته به گلشن بودم      در هجر تو باناله و شیون بودم  
گفتم به دعا که چشم بدور ز تو      ای دوست مگر چشم بدت من بودم

## رباعی شماره ۴۳۶

در کوی تو من سوخته دامن بودم	وز آتش غم سوخته خرمن بودم
آری جانادوش به بامت بودم	گفتی دزدست دزد بند من بودم

## رباعی شماره ۴۳۷

یک چند دیدم و قدم فرسودم	آخر بی تو پید نامد سودم
تا دست به پست و فایت سودم	در خانه نشستم و فرو آسودم

## رباعی شماره ۴۳۸

ز آسایش جان و تن تویی مقصودم      و ز مردن و زیستن تویی مقصودم  
تو دیر بزی که من برفتم ز میان      گر من گویم، ز من تویی مقصودم

## رباعی شماره ۴۳۹

در خواب جمال یار خود میدیدم      وز باغ وصال او گلی می چیدم  
مرغ سحری ز خواب بیدارم کرد      ای کاش که بیدار نمی کردیدم

## رباعی شماره ۴۴۰

روزی ز پی کلاب می کردیدم      پشمرده عذار گل در آتش دیدم  
گفتم که چه کرده ای که میوزنت      گفت که درین باغ دمی خندیدم

## رباعی شماره ۴۴۱

دیشب که بکوی یار می گردیدم      دانی که پی چه کار می گردیدم  
قربان خلاف وعده اش می گشتم      کرد سر انتظار می گردیدم

## رباعی شماره ۴۴۲

کردم تو بی رفیق سفرم      وردم تو بی اینم حرم  
قصه بهر کجا که باشد گذرم      جز تو نبود هیچ کسی در نظرم



## رباعی شماره ۴۴۳

از هجر تو ای نگار اندر نارم      می سوزم ازین درد و دم اندر نارم  
تا دست به کردن تو اندر نارم      آغشته به خون چو دانه اندر نارم

## رباعی شماره ۴۴۴

گر دست تضرع به دجابر دارم      نخ و بن کوهماز جابر دارم  
لیکن ز تفضلات معبود احد      فاصبر صبرا، جمیل را بر دارم

## رباعی شماره ۴۴۵

یارب چو به وحدت یقین می دارم      ایمان به تو عالم آفرین می دارم  
دارم لب خشک و دیده تریب پذیر      کز خشک و تر جهان همین می دارم

## رباعی شماره ۴۴۶

از خاک درخت رخت اقامت نبرم      وز دست غمت جان به سلامت نبرم  
بردار نقاب از رخ و بنمای جمال      تا حسرت آن رخ به قیامت نبرم

## رباعی شماره ۴۴۷

آزده ترم کرچه کم آزار ترم	بی یار ترم کرچه وفادار ترم
با هر که وفا و صبر من کردم بیش	بجان الله به چشم او خوار ترم

## رباعی شماره ۴۴۸

جهدی بکنم که دل ز جان برگیرم      راه سرکوی دستان برگیرم  
چون پرده میان من و دلدار منم      بر خنیرم و خود را از میان برگیرم

## رباعی شماره ۴۴۹

ساقی اکرم می ندهی می میرم      و رساغمی ز کف نمی می میرم  
بیانه هر که پرشود می میرد      بیانه من چو شد تی می میرم

## رباعی شماره ۴۵۰

نه از سر کار با خلل می ترسم      نه نیز ز تقصیر عمل می ترسم  
ترسم ز گناه نیست آمرزش هست      از سابقه روز ازل می ترسم



## رباعی شماره ۴۵۱

تا نطن نبری کز آن جهان می ترسم      وز مردن و از کندن جان می ترسم  
چون مرگ حقست من چرا ترسم ازو      من خویش پرستم و از آن می ترسم

## رباعی شماره ۴۵۲

مشهود و خفی چونج دقانونسم      پیدا و نهان چو شمع در فانوسم  
القصه درین چمن چو بید مجنون      می بالم و در ترقی معکوسم

## رباعی شماره ۴۵۳

عیم مکن ای خواجه اگر می نوشتم      در عاشقی و باده پرستی کو شتم  
تا هیارم نشسته با اغیارم      چون بی هو شتم به یار هم آغو شتم

## رباعی شماره ۴۵۴

یارب ز گناه زشت خود منفعلم      وز قول بد و فعل بد خود بخلم  
فیضی به دلم ز عالم قدس رسان      تا محو شود خیال باطل ز دلم

## رباعی شماره ۴۵۵

یک روز یوفتی تو در میدانم	آن روز هنوز در خم چوگانم
گفتی سخنی و کوفتی بر جانم	آن کشت مرا و من غلام آنم

## رباعی شماره ۴۵۶

از جمله ددمای بی دمانم      وز جمله سوز داغ بی پایانم  
سوزنده تر آنست که چون مردم چشم      در چشم منی و دیدنت توانم

## رباعی شماره ۴۵۷

زان دم که قرین محنت و افغانم      هر لحظه ز بهران به لب آید جانم  
محروم ز خاک آسائت زانم      کز یل سرشک خود گذر توانم

## رباعی شماره ۴۵۸

بی مری آن بهانه جومی دانم      بی درد و تتم عادت اومی دانم  
جز جور و جفا عادت آن بدخونی      من شیوه یار خود نکومی دانم



## رباعی شماره ۴۵۹

رویت بینم چو چشم را باز کنم      تن دل شودم چو باتویی راز کنم  
جز نام تو پاخ ندهیچ کسی      هر جا که به نام خلق آواز کنم

## رباعی شماره ۴۶۰

عشق تو ز خاص و عام پنهان چه کنم      دردی که ز حد گذشت درمان چه کنم  
خواهم که دلم به دیگری میل کند      من خواهم و دل نخواهد ای جان چه کنم

## رباعی شماره ۴۶۱

بی روی تو رای استقامت نکنم      کس را به هوای تو ملامت نکنم  
در جستن وصل تو اقامت نکنم      از عشق تو توبه تا قیامت نکنم

## رباعی شماره ۴۶۲

از بیم رقیب طوف کویت نکلم	وز طعنه خلق گفت کویت نکلم
لب بستم و از پای نشستم اما	این توانم که آرزویت نکلم

## رباعی شماره ۴۶۳

با چشم تو یاد نر کس تر نکنم      بی لعل تو آرزوی کوش تر نکنم  
کر خضر به من بی تو دهن آب حیات      کافر باشم که بی تو لب تر نکنم

## رباعی شماره ۴۶۴

باد تو اندیشه دمان نکنم      بازلف تو آرزوی ایمان نکنم  
جانا تو اگر جان طلبی خوش باشد      اندیشه جان برای جانان نکنم

## رباعی شماره ۴۶۵

یادت کنم ارشاد و اگر غمکنم	نامت برم ارخیزم اگر بنشینم
باید تو خو کرده ام ای دوست چنانک	در هر چه نظر کنم ترا می بینم

## رباعی شماره ۴۶۶

آن بخت ندارم که به کامت بینم      یادگدازی هم به سلامت بینم  
وصل تو به چگونگی دستم ناید      نامت بنویسم و به نامت بینم



## رباعی شماره ۴۶۷

تا بردی ازین دیار تشریف قدوم      بر دل رقم شوق تو دارم مرقوم  
این قصه مرا کشت که بهنگام وداع      از دولت دیدار تو کستم محروم

## رباعی شماره ۴۶۸

غنناکم و از کوی تو با غم نروم      جز شاد و امیدوار و خرم نروم  
ازد که بمچو تو کربی هرگز      نوید کسی ز نفث و من هم نروم

## رباعی شماره ۴۶۹

هر چند کوی ز عشق بیگانه شوم      با عافیت کنشت و همنحانه شوم  
نگاه پری رخی بمن برگزید      برگردم زان حدیث و دیوانه شوم

## رباعی شماره ۴۷۰

یارب تو چنان کن که پریشان نشوم      محتاج برادران و خویشان نشوم  
بی منت خلق خود مرا روزی ده      تا ز در تو برد ایشان نشوم

## رباعی شماره ۴۷۱

بیهات که باز بوی می می شنوم      آوازه نای و هوی و هی می شنوم  
از کوش دلم سرالهی هر دم      حق میگوید ولی زنی می شنوم

## رباعی شماره ۴۷۲

دانی که چها چها میخوایم      وصل تو من بی سروپای می خواهم  
فریاد و فغان و ناله ام دانی چیست      یعنی که ترا ترا می خواهم

## رباعی شماره ۴۷۳

ای دوست طواف خانه ات می خواهم      بوسیدن آستانه ات می خواهم  
بی منت خلق توشه این ره را      می خواهم و از خزانه ات می خواهم

## رباعی شماره ۴۷۴

نی باغ بهستان نه چمن می خواهم      فی سرو و نه گل نه یاسمن می خواهم  
خواهم ز خدای خویش کجی که در آن      من باشم و آن کسی که من می خواهم



## رباعی شماره ۴۷۵

سرمایهٔ غم ز دست آسان ندم  
دل بر نکشم ز دوست تا جان ندم  
از دوست که یادگار دوی دارم  
آن در دبه صد هزار درمان ندم

## رباعی شماره ۴۷۶

در کوی تو سرد سرخجربنم      چون مهرهٔ جان عشق تو در بر بنم  
نامردم اگر عشق تو از دل بکنم      سودای تو کافرم گر از سر بنم

## رباعی شماره ۴۷۷

دارم ز خدا خواش جنت نعیم      زاهد به ثواب و من به امید عظیم  
من دست تپی میروم او تحفه به دست      تازین دو کدام خوش کند طبع کریم

## رباعی شماره ۴۷۸

دی تازه کلی ز گلشن آورد نسیم      کز نکبت آن مشام جان یافت شمیم  
نی نی غلطم که صفحه ای بود از نسیم      مشکین رقص معطر از خلق کریم

## رباعی شماره ۴۷۹

ما بین دو صین یار از نون تا میم      بنی الفی کشیده بر صفحه سیم  
فی فی غلطم که از کمال اعجاز      انگشت نبیت کرده مه را بدو نیم

## رباعی شماره ۴۸۰

بایاد تو بادیده ترمی آیم      وز بادۀ شوق بی خبر می آیم  
ایام فراق چون به سر آمده است      من نیز به سوی توبه سر می آیم

## رباعی شماره ۴۸۱

چون دایره‌ماز پوست پوشان توایم      در دایرهٔ حلقه بگوشان توایم  
کربنوازی ز جان خروشان توایم      ورنوازی هم از خموشان توایم

## رباعی شماره ۴۸۲

هر چند ز کار خود خبر دار نه ایم      بیوده تماشاگر گلزار نه ایم  
بر حاشیه کتاب چون نقطه شک      بی کار نه ایم اگر چه در کار نه ایم



## رباعی شماره ۴۸۳

افسوس که ما عاقبت اندیش نه ایم      داریم لباس فقر و درویش نه ایم  
این کبر و منی جمله از آنست که ما      قلنج به نصیب و قسمت خویش نه ایم

## رباعی شماره ۴۸۴

مادره سودای تو منزل کردیم      سوزیست در آتشی که در دل کردیم  
در شهر میان چشم می خوانند      نیکونامی ز عشق حاصل کردیم

## رباعی شماره ۴۸۵

هر چند که دل به وصل شادان کردیم      دیدیم که خاطرت پریشان کردیم  
خوش باش که ماخوی به هجران کردیم      بر خود دشوار و بر تو آسان کردیم

## رباعی شماره ۴۸۶

ماطی بساط ملک، مستی کردیم      بی نقض خودی خدا پرستی کردیم  
برامی وصل نیک می پیوندد      تف برخ می که زود مستی کردیم

## رباعی شماره ۴۸۷

جانامن و تو نمونه پرگاریم      سرکر چه دو کرده ایم یک تن داریم  
بر نقطه روانیم کنون چون پرگار      در آخر کار سر بهم باز آریم

## رباعی شماره ۴۸۸

بابامی و مستی سر تقوی داریم      دنی طلبیم و میل عقبی داریم  
کی دنی و دین هر دو بهم آید راست      اینست که مانده دین نه دنی داریم

## رباعی شماره ۴۸۹

شمعم که همه نمان فرومی کریم      می خندم و هر زمان فرومی کریم  
چون هیچ کس از گریه من آ که نیست      خوش خوش بمیان جان فرومی کریم

## رباعی شماره ۴۹۰

ماجز به غم عشق تو سر نغزازیم      تا سر داریم در غمت در بازیم  
کر تو سر بانی سرو سامان داری      ما یم و سری در قدمت اندازیم



## رباعی شماره ۴۹۱

در مصطباد و کشان باباشیم	بدنامی را نام و نشان باباشیم
از بدترانی که تو شان می بینی	چون نیک بینی بدشان باباشیم

## رباعی شماره ۴۹۲

یک جو غم ایام نداریم خوشیم      کرچاشت بود شام نداریم خوشیم  
چون پخته بر ما میرسد از مطبخ غیب      از کس طمع خام نداریم خوشیم

## رباعی شماره ۴۹۳

بیرید ز من مکار هم خانکیم      بدرید به تن لباس فرزانکیم  
مجنون به نصیحت دلم آمده است      بنگر به کجاریده دیوانکیم

## رباعی شماره ۴۹۴

من لایق عشق و درد عشق تو نیم      ز نهار که هم نبرد عشق تو نیم  
چون آتش عشق تو بر آرد شعله      من دانم و من که مرد عشق تو نیم

## رباعی شماره ۴۹۵

ما قبله طاعت آن دورومی دانیم      ایمان سرزلف مشکبومی دانیم  
با این همه دلداریه مانیکو نیست      ماطالع خویش رانکومی دانیم

## رباعی شماره ۴۹۶

در دایره وجود سلطان مایم	در حضرت پادشاه دوران مایم
پس جام جهان نمای خلاق مایم	منطور خلافت این سینه ما

## رباعی شماره ۴۹۷

افتاده منم به کوشهٔ ییت حزن      غمهای جهان مونس غمخانهٔ من  
یارب تو به فضل خویش دذانم را      بخشای به روح حضرت ویس قرن

## رباعی شماره ۴۹۸

ای دوست ترا به جملگی کشتم من      حاکم درین سخن نه زرقست و نه فن  
کر تو ز وجود خود برون جستی پاک      شاید صمابه جای تو، ستم من



## رباعی شماره ۴۹۹

بگریختم از عشق تو ای یسین تن      باشد که زغم باز رهم مسکین من  
عشق آمد و از نیم رهم باز آورد      مانده خونین رس در کردن

## رباعی شماره ۵۰۰

فریاد ز دست فلک بی سرو بن      کاند بر من نه نوبهشت و نه کمن  
با این همه نیز شکر میاید کرد      کر زین بترم کند که گوید که مکن

## رباعی شماره ۵۰۱

ای خالق ذوالجلال وحی رحمان      سازنده کارهای بی‌سلمانان  
خضمان مرا مطیع من می‌کردان      بی‌رحمان را رحیم من می‌کردان

## رباعی شماره ۵۰۲

جانست و زبانت زبان دشمن جان      کر جانت بکارست نگه دار زبان  
شیرین سخنی بگفت شاه صمان      سهر برک و حقست، زبان باد خزان

## رباعی شماره ۵۰۳

چندین چه زنی نظاره کرد میدان  
ایجادم اژدهاست و زخم پیلان  
تا هر که در آید بند او دل و جان  
فارغ چه کند کرد سرای سلطان

## رباعی شماره ۵۰۴

رفتم به طیب و گفتم از دونهان      گفتا: از غیر دوست بر بند زبان  
گفتم که: غذا؟ گفت: همین خون جگر      گفتم: پرهنیر؟ گفت: از هر دو جهان

## رباعی شماره ۵۰۵

رویت دریای حسن و لعلت مرجان      زلفت عنبر صدف دهان در دندان  
ابرو کشتی و چین پیشانی موج      کرداب بلا غنغب و چشمه طوفان

## رباعی شماره ۵۰۶

فریاد و فغان که باز در کوی مغان      می خواره زمی نه نام یابد نه نشان  
زانگونه نهان گشت که بر خلق جهان      گشت نهان گشتن او نیز نهان



## رباعی شماره ۵۰۷

هستی به صفائی که درو بود نهان      دارد سریان در همه اعیان جهان  
هر وصف ز عینی که بود قابل آن      بر قدر قبول عین کشت عیان

## رباعی شماره ۵۰۸

آن دوست که هست عشق او دشمن جان  
بر باد همی دهد غمش خرمن جان  
من در طلبش دبر و کوی به کوی  
او در دل و کرده دست در کردن جان

## رباعی شماره ۵۰۹

یارب ز قناعتم توانگر کردان      وز نور یقین دلم منور کردان  
روزی من سوخته سر کردان      بی منت مخلوق میسر کردان

## رباعی شماره ۵۱۰

وزا فسر فقر سرفرازم کردان	یارب زدو کون بی نیازم کردان
زان ره که نه سوی تست بازم کردان	دراهِ طلب محرم رازم کردان

## رباعی شماره ۵۱۱

یارب ز کمال لطف خاصم کردن  
واقف بحتایق خواصم کردن  
از عقل جفاکار دل افکار شدم  
دیوانه خود کن و خلاصم کردن

## رباعی شماره ۵۱۲

در رویشی بیچ کم و بیش مدان      یک موی تو در تصرف خویش مدان  
و آنرا که بود روی به دنیا و به دین      در دوزخ یا بهشت درویش مدان

## رباعی شماره ۵۱۳

دارم کله از درد نه چندان چندان      باکریه توان گفت نه خندان خندان  
دو کهرم جمله بتاراج برفت      آن دو کهر چه بود دندان دندان

## رباعی شماره ۵۱۴

دنیاگذران، محنت دنیاگذران      فی برپدران ماندونی برپسران  
تا بتوانی عمر به طاعت گذران      بنکر که فلک چه میکند بادگران



## رباعی شماره ۵۱۵

یارب تو مرا به یار و ساز رسان      آوازهٔ دردم بهم آواز رسان  
آن کس که من از فراق او غمینم      اورا به من و مرا به او باز رسان

## رباعی شماره ۵۱

برکوش دلم ز غیب آواز رسان      مرغ دل خسته را به پرواز رسان  
یارب که به دوستی مردان رهت      این گمشته مرا به من باز رسان

## رباعی شماره ۵۱۷

قومی که حقست قبلہ ہمتشان      تا سرداری مکش سراز خد متشان  
آنرا کہ چشیدہ زہر آفاق زوہر      خاصیت تریاق دہد صحتشان

## رباعی شماره ۵۱۸

فریاد ز شب روی و شب رنگیشان      وز چشم سیاه و صورت زنگیشان  
از اول شب تا به دم آخر شب      اینها همه در رقص و منم چنگیشان

## رباعی شماره ۵۱۹

رخسار تویی نقاب دیدن توان	دیدار تویی حجاب دیدن توان
مادام که در کمال اشراق بود	سرچشمه آفتاب دیدن توان

## رباعی شماره ۵۲۰

بحر هست وجود جاودان موج زمان  
زان بحر زنده غیر موج اهل جهان  
از باطن بحر موج بین گشته عیان  
بر ظاهر بحر و بحر در موج نهان

## رباعی شماره ۵۲۱

با گلرخ خویش گفتم: ای غنچه دمان  
هر لحظه میپوش چهره چون عشوه دمان  
ز دهنده که: من بعکس خوبان جهان  
در پرده عیان باشم و بی پرده نمان

## رباعی شماره ۵۲۲

حاصل زد تو دایما کام جهان	لطف تو بود باعث آرام جهان
بافض خدا تا بد تابان باد	مهر علت مدام بر بام جهان



## رباعی شماره ۵۲۳

بگنجه جهان سرالهی پنهان      چون آب حیات در سیاهی پنهان  
پیدا آمد ز بحر ماهی انبوه      شد بحر ز انبوهی ماهی پنهان

## رباعی شماره ۵۲۴

چون حق به تفصیل شئون گشت بیان  
مشهود شد این عالم پر سود و زیان  
کرباز روند عالم و عالمیان  
بارتبه اجمال حق آیند عیان

## رباعی شماره ۵۲۵

سودت نکلند به خانه در بنشستن      دامنم به دامنم باید بستن  
کان روز که دست ماه دامن تو است      مارا نتوان زد دامنم بکستن

## رباعی شماره ۵۲۶

پل بر زبر محیط قلزم بستن      راه کردش به چرخ و انجم بستن  
نیش و دم مار و دم کژدم بستن      بتوان توان دمان مردم بستن

## رباعی شماره ۵۲۷

از ساحت دل غبار کثرت رفتن      به زانکه به هرزه در وحدت ستن  
مغرور سخن مشکوکه توحید خدا      واحد دیدن بود نه واحد گفتن

## رباعی شماره ۵۲۸

عشق آن صفتی نیست که بتوان گشتن  
وین در به سر الماس نشاید سفتن  
سوداست که می پریم والله که عشق  
بکر آمد و بکر هم بخواد رفتن

## رباعی شماره ۵۲۹

از باد به روی شیخ رنگ آوردن      اسلام ز جانب فرنگ آوردن  
ناقص به کعبه در دنگ آوردن      بتوان نتوان ترا بچنگ آوردن

## رباعی شماره ۵۳۰

تامل تو دلفروز خواهد بودن      کارم همه آه و سوز خواهد بودن  
گفتی که بجانم تو آیم روزی      آن روز که دام روز خواهد بودن



## رباعی شماره ۵۳۱

سہلست برابر سرخبر بودن	یا بہر مراد خویش بی سر بودن
تو آمدہ ای کہ کافری را بکشی	غازی چو تویی خوشست کافر بودن

## رباعی شماره ۵۳۲

دنیا نسزد از و مشوش بودن      از سوز غمش دمی در آتش بودن  
ما بیچ و جهان بیچ و غم و شادی بیچ      خوش نیست برای بیچ ناخوش بودن

## رباعی شماره ۵۳۳

در راه خدا حجاب شد یک سوزن      روحم کُرد خویش را یک سوزن  
درمانده نفس خویش گشتی و ترا      یک سو غم مال و دختر و یک سوزن

## رباعی شماره ۵۳۴

یارب تو ز خواب ناز بیدارش کن      وز مستی حسن خویش هشیارش کن  
یابی خبرش کن که نداند خود را      یا آنکه ز حال خود خبردارش کن

## رباعی شماره ۵۳۵

یک لحظه چراغ آرزو بپای کن	قطع نظر از جمال هر یوسف کن
زین شهید یک انگشت به کام تو کشم	از لذت اگر مست نگردی تف کن

## رباعی شماره ۵۳۶

خواهی که کسی شوی ز رستی کم کن      ناخورده شراب وصل مستی کم کن  
باز لطف بتان در از دستی کم کن      بت راجه که تو بت پرستی کم کن

## رباعی شماره ۵۳۷

یارب توبه فضل مشکلم آسان کن      از فضل و کرم دردمرادمان کن  
بر من مکن که بی کس و بی هنرم      هر چیز که لایق تو باشد آن کن

## رباعی شماره ۵۳۸

یارب نظری بر من سرگردان کن      لطفی بمن دلشده حیران کن  
با من مکن آنچه من سزای آنم      آنچه از کرم و لطف تو زید آن کن



## رباعی شماره ۵۳۹

ای غم‌گذری به کوی بدنامان کن      فکر من سرکشتهٔ بی‌سلمان کن  
زان ساغر لبریز که پرمی ز غمست      یک جرعه به کار بی‌سرانجامان کن

## رباعی شماره ۵۴۰

ای نه دله دله هرده یله کن      صراف وجود باش و خود را چله کن  
یک صبح با خلاص بیار در دوست      کر کام تو بر نیاید آنکه گله کن

## رباعی شماره ۵۴۱

درد که مادوستی یک دله کن      هر چنیز که غمیراست آزاید کن  
یک صبح به اخلاص بیابرد ما      کر کار تو بر نیاید آنکه گله کن

## رباعی شماره ۵۴۲

ای شمع چو ابرگریه وزاری کن      وی آه جگر سوز سپه داری کن  
چون بهره وصل او نداری ای دل      دندان بجگر نه و جگر خواری کن

## رباعی شماره ۵۴۳

ای ناله کُرت دِ میت اظهاری کن      و آن غافل مست را خبرداری کن  
ای دست محبت ولایت بدر آیی      وی باطن شرع دوستی کاری کن

## رباعی شماره ۵۴۴

گفتم که: رخم به رنگ چون کاه مکن      کس راز من و کار من آگاه مکن  
گفتا که: اگر وصال مای طلبی      گر میکشمت دم مزن و آه مکن

## رباعی شماره ۵۴۵

درویشی کن قصد در شاه مکن      وز دامن فقر دست کوتاه مکن  
اندر دهن مار شو مال مجوی      در چاه نشین و طلب جاه مکن

## رباعی شماره ۵۴۶

افعال بدم ز خلق پنهان می کن      دشوار جهان بر دلم آسان می کن  
امروز خوشتم به دار و فردا با من      آنچ از کرم تو می سزد آن می کن



## رباعی شماره ۵۴۷

عاشق من و دیوانه من و شیدا من      شهره من و افسانه من و رسوا من  
کافر من و بت پرست من و ترسا من      اینها من و صد بار تیر زینها من

## رباعی شماره ۵۴۸

ای چشم من از دیدن رویت روشن      از دیدن رویت شده خرم دل من  
رویت شده گل، خرم و خندان گشته      روشن مه من گشته ز رویت دل من

## رباعی شماره ۵۴۹

ای عشق تو مایهٔ جنون دل من      حسن رخ تو ریخته خون دل من  
من دانم و دل که در وصال چو نم      کس را چه خبر ز اندرون دل من

## رباعی شماره ۵۵۰

شدیده به عشق ره نمون دل من      تا کرد پر از غصه درون دل من  
زهارا کردم باند روزی      از دیده طلب کنید خون دل من

## رباعی شماره ۵۵۱

ای زلف مسسلت بلای دل من      وی لعل لب ت گره کشای دل من  
من دل ندم به کس برای دل تو      تو دل به کسی مده برای دل من

## رباعی شماره ۵۵۲

بختی نه که بادوست در آمیزم من      صبری نه که از عشق سپرینرم من  
دستی نه که باقضا در آوینرم من      پایی نه که از دست تو بگریزم من

## رباعی شماره ۵۵۳

ای آنکه تراست عار از دیدن من      مهرت باشد بجای جان دتن من  
آن دست مکار بسته خواهم که زنی      باخون هزار کشته در کردن من

## رباعی شماره ۵۵۴

ای کشته سراسیمه به دریای تو من      وی از تو و خود کم شده در ای تو من  
من در تو کجایم که در ذات و صفات      پنهانی من تو بی و پیدای تو من



## رباعی شماره ۵۵۵

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من      وین حرف معانه تو خوانی و نه من  
هست از پس پرده گفتگوی من و تو      چون پرده در افتد نه تو مانی و نه من

## رباعی شماره ۵۵۶

ز د شعله به دل آتش پنهانی من      ز اندازہ گذشت محنت جانی من  
معدورم اگر سخن پریشان افتاد      معلوم شود مگر پریشانی من

## رباعی شماره ۵۵۷

سلطان کوید که تقد کجینه من      صوفی کوید که دلق پشمینه من  
عاشق کوید که درد دیرینه من      من دانم و من که چیست در سینه من

## رباعی شماره ۵۵۸

رازی که به شب لب تو کوید با من      گفتار زبان نکردش پیرامن  
زان سربزه گریبان سخن برنارد      پیرامن حرف تنگ دارد دامن

## رباعی شماره ۵۵۹

دارم ز جهای فلک آینه کون      وز گردش این سپهر خس پروردون  
از دیده رخی، همچو پیاله همه اشک      وز سینه دلی، همچو صراحی همه خون

## رباعی شماره ۵۶۰

شوریده دلی و غصه کردون کردون      کریان چشمی و اشک جیخون جیخون  
کاسیده تنی و شعله خرمن خرمن      هر شعله ز کوه قاف افزون افزون

## رباعی شماره ۵۶۱

فریاد ز دست فلک آینه کون      کز جور و جفای او جگر دارم خون  
روزی به هزار غم به شب می آرم      تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

## رباعی شماره ۵۶۲

تاکردخ تو سنبل آمد بیرون      صد ناله زمین چون بلبل آمد بیرون  
پیوسته ز گل سبزه برون می آید      این طرفه که از سبزه گل آمد بیرون



## رباعی شماره ۵۶۳

در راه یگانگی نه کفرست و نه دین      یک گام ز خود برون نه و راه بسین  
ای جان جهان تو راه اسلام کنین      بامار سیه نشین و باماشین

## رباعی شماره ۵۶۴

گر سقف سپهر کرد آینه چمن      و رتختۀ فولاد شود روی زمین  
از روزی تو کم نشود دان به یقین      میدان که چنیت و چنیت و چنین

## رباعی شماره ۵۶۵

کر صفحه فولاد شود روی زمین      در صحن سپهر کرد آینه چین  
از روزی تو کم نشود یک سرموی      حاکم چنست و چنست و چن

## رباعی شماره ۵۶۶

ای در همه شان ذات تو پاک از شین      نه در حق تو کیف توان گفت نه این  
از روی تعقل همه غیرند و صفات      ذات بود از روی تحقق همه عین

## رباعی شماره ۵۶۷

یارب به رسالت رسول الثقلین	یارب به غزاکننده بدر و خنین
عصیان مراد و حصه کن در عرصات	نیمی به حسن بخش و نیمی به حسین

## رباعی شماره ۵۶۸

بروزه نشینم بچند تخم بین      موری بدو منزل ببرد تخم بین  
کرلقمه مثل زقرص خورشید کنم      تاریکی سینه آورد، تخم بین

## رباعی شماره ۵۶۹

هان یاران هوی و با جوانمردان هو      مردی کنی و نگاه داری سر کو  
گر تیر چنان رسد که بشکافد مو      باید که ز یک دگر نگر دانی رو

## رباعی شماره ۵۷۰

دورم اگر از سعادت خدمت تو      پیوسته دلت آینه طلعت تو  
از گرمی آفتاب هجرم چه غمت      دارم چوناه سایه دولت تو



## رباعی شماره ۵۷۱

ای آینه را داده جلا صورت تو      یک آینه کس ندید بی صورت تو  
نی نی که ز لطف در همه آینه ها      خود آمده ای به دیدن صورت تو

## رباعی شماره ۵۷۲

جان و دل من فدای خاک در تو      کز فریانی بیدیده آیم بر تو  
وصلت گوید که تو نداری سرما      بی سرباد اهر که ندارد سر تو

## رباعی شماره ۵۷۳

ای کشته جهان تشنه پر آب از تو      ای رنگ گل ولاله خوش آب از تو  
محتاج به کیمیای اکسیر تو ایم      بیش از همه عقل گشته سیراب از تو

## رباعی شماره ۵۷۴

ای شعله‌ طوّر طور پر نور از تو      وی مست به نیم جرعه منصور از تو  
هر شی جهان جهان مشور از تو      من از تو و مست از تو و مخمور از تو

## رباعی شماره ۵۷۵

ای سبزی سبزه بهاران از تو      وی سرخی روی گلزاران از تو  
آه دل و اشک بی قراران از تو      فریاد که باد از تو و باران از تو

## رباعی شماره ۵۷۶

ای رونق کیش بت پرستان از تو      وی غارت دین صد مسلمان از تو  
کفر از من و عشق از من و زنا از من      دل از تو و دین از تو و ایمان از تو

## رباعی شماره ۵۷۷

ابر است که خون دیده بار و غم تو      زهر است که تریاق ندارد و غم تو  
در نفسی هزار محنت زده را      بی دل کند و زودین بر آرد و غم تو

## رباعی شماره ۵۷۸

از دیده گنگ خون چکاند غم تو      بیکانه و آشنا نداند غم تو  
دم در کشم و غمت همه نوش کنم      تا از پس من به کس نماند غم تو



## رباعی شماره ۵۷۹

ای پیرو جوان دهر شاد از غم تو      فارغ دل بیچ کس مباد از غم تو  
مسکین من بچاره دین عالم خاک      سرگردانم چو کرد باد از غم تو

## رباعی شماره ۵۸۰

ای ناله سیرقرطه پوش از غم تو      وی نعره رند می فروش از غم تو  
افغان مغان سیره نوش از غم تو      خون دل عاشقان بجوش از غم تو

## رباعی شماره ۵۸۱

ای آمده کار من به جان از غم تو      تنگ آمده بر دلم جهان از غم تو  
هان ای دل و دیده تابه سبر بر نکشم      خاک همه دشت خاوران از غم تو

## رباعی شماره ۵۸۲

ای ناله پیر خاتگاه از غم تو      وی کریمه طفل بی گناه از غم تو  
افغان خروس صبح گاه از غم تو      آه از غم تو هنر آه از غم تو

## رباعی شماره ۵۸۳

ای خالق ذوالجلال و ای رحمان تو      سامان ده کار بی سرو سامان تو  
خضمان مرا مطیع من می گردان      بی رحمان راز چشم من گردان تو

## رباعی شماره ۵۸۴

ای کعبه پرست چیست کین من و تو      صاحب نظرند خرده بین من و تو  
گبر بر سجنند کفر و دین من و تو      دانند نهایت یقین من و تو

## رباعی شماره ۵۸۵

هر چند که یار سرگراست به تو      غمگین نشوی که مهربانست به تو  
دلدار مثال صورت آینه است      تا تو نگرانی نگرانست به تو

## رباعی شماره ۵۸۶

ای در دل من اصل تمنایم تو      وی در سر من بایه سودایم تو  
هر چند به روزگار در می نگرم      امروز همه تویی و فردایم تو



## رباعی شماره ۵۸۷

ای در دل و جان صورت و معنی همه تو      مقصود همه ز دین و دنیای همه تو  
هم با همه همدی و هم بی همه تو      ای با همه تویی همه تویی همه تو

## رباعی شماره ۵۸۸

شبهای درازای دریغابی تو	تو خفته بنزای دریغابی تو
دوری و فراق ای دریغابی تو	من در تک و تازای دریغابی تو

## رباعی شماره ۵۸۹

درد دل من دواش می دانی تو      سوز دل من سزاش می دانی تو  
من غرق کنه پرده عصیان در پیش      پنهان چه کنم که فاش می دانی تو

## رباعی شماره ۵۹۰

ای شمع دلم قامت بنجیده ؑو      وصل تو حیوت این ستمیده ؑو  
چون آینه پر شد دلم از عکس رخت      سویت نکر م و لیک از دیده ؑو

## رباعی شماره ۵۹۱

من می‌شنوم که می‌بخشایی تو      هر جا که شکسته‌ایست آنجایی تو  
ما جمله شکستان درگاه تو ایم      در حال شکستان چه فرمایی تو

## رباعی شماره ۵۹۲

مارا بود دلی که کار آید ازو      جز ناله که هر دمی هزار آید ازو  
چندان کریم که کوچه ها گل گردد      فی روید و ناله های زار آید ازو

## رباعی شماره ۵۹۳

زلفش بکشی شب داز آید ازو      ور بگذاری چنخل باز آید ازو  
ور پیچ و خمش زیگ دگر باز کنی      عالم عالم مشک فراز آید ازو

## رباعی شماره ۵۹۴

عشقست که شیر ز زبون آید ازو      از هر چه گمان بری فزون آید ازو  
که دشمنی کند که مهر افزاید      که دوستی که بوی خون آید ازو



## رباعی شماره ۵۹۵

ابر از دِهقان که ژاله می روید ازو      دشت از مجنون که لاله می روید ازو  
خلد از صوفی و حور صین از زاهد      ماود لکی که ناله می روید ازو

## رباعی شماره ۵۹۶

سودای سربى سرو سامان یک سو      بى مهرى چرخ و دور کردان یک سو  
اندیشهٔ خاطر پریشان یک سو      اینها همه یک سو غم جانان یک سو

## رباعی شماره ۵۹۷

ای دل چو فراق یار دیدی خون شو      وی دیده موافقت بکن همچون شو  
ای جان تو عزیز تر نه ای از یارم      بی یار نخواهست ز تن بیرون شو

## رباعی شماره ۵۹۸

ای در صفت ذات تو حیران که و مه      وز هر دو جهان خدمت درگاه توبه  
علت تو ستانی و شایم تو دهبی      یارب توبه فضل خویش بستان و بده

## رباعی شماره ۵۹۹

اندرشش و چار غایب آید نگاه      در هشت و دو اسب خویش دارد کوتاه  
در هفتم و سوم بفرستد چنیزی      اندر نه و پنج و یک سپرد از راه

## رباعی شماره ۶۰۰

ای خاک نشین در که قدر تو ماه      دست هوس از دامن وصلت کوتاه  
در کوی تو زان خانه گرفتیم که مباد      آزرده شود خیالت از دوری راه

## رباعی شماره ۶۰۱

ای زاهد و عابد از تو در ناله و آه  
نزدیک تو و دور تر از حال تباه  
کس نیست که از دست غمت جان ببرد  
آن راه تغافل کشی این را بنگاه

## رباعی شماره ۶۰۲

اینک سرکوی دوست اینک سرراه      کز تو نرومی روندگان راجه گناه  
جامه چه کنی کبود نیلی و سیاه      دل صاف کن و قبا همی پوش و کلاه



## رباعی شماره ۳۰۶

معموره دل به علم آراسته به      مطموره تن ز کینه پیراسته به  
از هستی خود هر چه توان کاسته به      هر چیز که غیرتست ناخواسته به

## رباعی شماره ۴۰۶

در کشتن ذکر حق زبان از همه به      طاعت که به شب کنی نهان از همه به  
خواهی زپل صراط آسان گذری      نان ده به جهانیان که نان از همه به

## رباعی شماره ۵۰۵

از مردم صدرنکسیه پوشی به      وز خلق فرومایه فراموشی به  
از صحبت ناتمام بی خاصیتان      کنجی و فراغتی و خاموشی به

## رباعی شماره ۶۰۶

از هر چه نه از بهر تو کردم توبه      و ربی تو غمی خوردم از آن غم توبه  
و آن نیز که بعد ازین برای تو کنم      گر بهتر از آن توان از آن هم توبه

## رباعی شماره ۶۰۷

از بس که شکستم و بستم توبه	فریاد، می کند ز دستم توبه
دیروز به توبه ای شکستم ساغر	و امروز به ساغری شکستم توبه

## رباعی شماره ۶۰۸

جز وصل تو دل به هر چه بستم توبه      بی یاد تو هر جا که نشستم توبه  
در حضرت تو توبه شکستم صدار      زین توبه که صدار شکستم توبه

## رباعی شماره ۶۰۹

چشمم که سرشک لاله کون آورده      وز هر مژه قطره‌ای خون آلوده  
نی‌نی به نظاره ات دل خون شده ام      از روزن سینه سربرون آورده

## رباعی شماره ۶۱۰

ای نیک نکرده و بدیا کرده      و آگاه نجات خود تنها کرده  
بر عضو مکن تکیه که هرگز نبود      ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده



## رباعی شماره ۶۱۱

زاهد خوشدل که ترک دنیا کرده      می خواره نخل که معصیت ناکرده  
ترسم که کند امید و بیم و آخر کار      ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

## رباعی شماره ۶۱۲

کر جابه حرم و ربه کلیسا کرده      زاهد عل آنچه کرده بی جا کرده  
چون علم نباشد علش خواهد بود      ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

## رباعی شماره ۶۳

بحر است نه کاهنده نه افزاینده      امواج برورونده و آینه  
عالم چو عبارت از همین امواج است      نبود و زمان بلکه دو آن پاینده

## رباعی شماره ۶۱۴

افسوس که عمر رفت بر بیهوده      هم لقمه حرام و هم نفس آلوده  
فرموده ناکرده پشیمانم کرد      افسوس ز کرده های نافرموده

## رباعی شماره ۱۵۶

مادر ویشان نشسته در تنگ دره      که قرص جوین خوریم و که گشت بره  
پیران کهن دانند میران سره      هر کس که بابد نکره جان نبره

## رباعی شماره ۶۱۶

تا کی ز جهان پرگزند اندیشه      تا چند ز جان مستمند اندیشه  
آن کز تو توان شد همین کالبدست      یک مژده گو مباش چند اندیشه

## رباعی شماره ۶۱۷

بهران ترا چو کرم شد هنگامه      بر آتش من قطره نشان از خامه  
من رفتم و مرغ روح من پیش تو ماند      تا بهچو کبوتر از تو آرد نامه

## رباعی شماره ۶۱۸

دنیا طلبان ز حرص مستند همه      موسی کش و فرعون پرستند همه  
هر عهد که با خدای بستند همه      از دوستی حرص شکستند همه



## رباعی شماره ۶۹

ای چشم تو چشم چشمه هر چشم همه  
بی چشم تو نور نیست بر چشم همه  
چشم همه را نظر بسوی تو بود  
از چشم تو چشمه ماست در چشم همه

## رباعی شماره ۶۲۰

چون باز سفید در شکاریم همه      بانفس و هوای نفس یاریم همه  
کر پرده ز روی کار بابر گیرند      معلوم شود که در چه کاریم همه

## رباعی شماره ۶۲۱

ای روی تو مهر عالم آرای همه      وصل تو شب و روز تمنای همه  
کربادگران به زمینی وای بمن      وربا همه کس، همچو منی وای همه

## رباعی شماره ۶۲۲

سودابه سرم، همچو پلنگ اندر کوه      غم بر سر غم بسان سنگ اندر کوه  
دور از وطن خویش و به غربت مانده      چون شیر به دریا و تنگ اندر کوه

## رباعی شماره ۶۲۳

هستی که ظهور می کند در همه شی      خواهی که بری به حال او با همه پی  
رو بر سر می جاب را بین که چسان      می وی بود اند روی و وی در می وی

## رباعی شماره ۶۲۴

ای خالق ذوالجلال و ای بار خدای      تا چند روم دبر و جای به جای  
یا خانه امید مراد در بند      یا قفل مهات مراد بکشای

## رباعی شماره ۶۲۵

دارم صنمی چهره برافروخته‌ای      وز خرمن دهر دیده بر دوشته‌ای  
او عاشق دیگر می‌ومن عاشق او      پروانه صفت سوخته‌ای سوخته‌ای

## رباعی شماره ۶۲۶

من کیستم آتش به دل افروخته‌ای      وز خرمن دهر دیده بردوخته‌ای  
در راه وفا چو سنگ و آتش کردم      شاید که رسم به صحبت سوخته‌ای



## رباعی شماره ۶۲۷

آنم که توام ز خاک برداشته‌ای      نقشم به مراد خویش بگذاشته‌ای  
کارم چو بدست خویش بگذاشته‌ای      می‌رویم از آسان که توام کاشته‌ای

## رباعی شماره ۶۲۸

ای غم که حجاب صبر شکافته ای      بی تابی من دیده و بر تافته ای  
شب تیره و یار دور و کس مونس نه      ای هجر بکش که بی کسم یافته ای

## رباعی شماره ۶۲۹

من کیستم از خویش به تنگ آمده‌ای      دیوانه با خرد به جنگ آمده‌ای  
دوشینه به کوی دوست از رشکم سوخت      نالیدن پای دل به سنگ آمده‌ای

## رباعی شماره ۳۰۶

یا پست و بلند دهر را سر کوبی      یا خار و خس زمانه را جادوبی  
تا چند توان وضع مکر دیدن      غنی نصیبی قیامت آشوبی

## رباعی شماره ۳۱۶

یا سرکشی سپهر را سرکوبی      یا خار و خس زمانه را جادوبی  
بگرفت دلم ازین خسیان یارب      حشری نشری قیامت آشوبی

## رباعی شماره ۳۲۶

عهدی به سرزبان خود برستی      صد خانه پر از بتان یکی شکستی  
تو پنداری به یک شهادت رستی      فردات کند خار کاکنون مستی

## رباعی شماره ۳۳ع

غم جله نصیب چرخ خم بایستی      یا باغم من صبر بهم بایستی  
یا لایه غم چو عمر کم بایستی      یا عمر به اندازه غم بایستی

## رباعی شماره ۳۴ع

زلفت یست و مشک را کان گشتی      از بسکه بجستی تو همه آن گشتی  
ای آتش تا سرد بدی سو ختم      ای وای از آن روز که سوزان گشتی



## رباعی شماره ۳۵۶

ای شیر خدا امیر حیدر فتحی	وی قلعه کشای در خیبر فتحی
درهای امید بر رخم بسته شده	ای صاحب ذوالفقار و قنبر فتحی

## رباعی شماره ۳۶

در کوی خودم مسکن و ماوادادی	در بزم وصال خودم اجادادی
القصه به صد کرشمه و ناز مرا	عاشق کردی و سربه صحرا دادی

## رباعی شماره ۳۷ع

اول همه جام آشنایی دادی	آخر بستم زهر جدایی دادی
چون کشته شدم بگفتی این کشته گیس	داد از تو که داد بی وفایی دادی

## رباعی شماره ۳۸۶

ای شاه ولایت دو عالم مددی      بر عجز و پریشانی عالم مددی  
ای شیر خدا زود به فریادم رس      جز حضرت تو پیش که نالم مددی

## رباعی شماره ۳۹۶

من کیستم از قید و عالم فردی      عشق منشی بلند همت مردی  
دیوانه یی خودی بیابان کردی      لبریز محبتی سراپا دردی

## رباعی شماره ۴۰۶

از چهره همه خانه متش کردی	وز باده رخان ما چو آتش کردی
شادی و نشاط مایگی شش کردی	عیش و خوش باد عیش ما خوش کردی

## رباعی شماره ۴۱۶

عشقم دادی ز ابل دردم کردی      از دانش و هوش و عقل فردم کردی  
سجاده نشین باوقاری بودم      میخواره و رند و هرزه کردم کردی

## رباعی شماره ۴۲۶

با فاقه و فقر هم نشینم کردی      بی خویش و تبار و بی قرینم کردی  
این مرتبه مقربان در تست      آیا به چه خدمت این چنینم کردی



## رباعی شماره ۴۳ع

ای دیده مرا عاشق یاری کردی      داغم ز رخ لاله عذاری کردی  
کاری کردی که هیچ توان گفتن      الله الله چه خوب کاری کردی

## رباعی شماره ۴۴

ای دل تاکی مصیبت افزا کردی      ای خون شده چند در دیا کردی  
انداختیم دبر و کوی به کوی      رسوا کردی مرا، تورسوا کردی

## رباعی شماره ۴۵

ای آنکه به کرد شمع دود آوردی      یعنی که خط ارچه خوش نبود آوردی  
کرد دود دل نست دیرت بگرفت      و رخط به خون ماست زود آوردی

## رباعی شماره ۴۶

ای چرخ بسی لیل و نهار آوردی      که فصل خزان و که بهار آوردی  
مردان جهان را همه بردی به زمین      نامردان را بروی کار آوردی

## رباعی شماره ۴۷ع

ای کاش مرا به نفت آلایندی      آتش بزندی و بنجشایندی  
در چشم عزیز من نمک سایندی      وز دوست جدا شدن نفرمایندی

## رباعی شماره ۴۸ع

ای خالق ذوالجلال هر جانوری      وی رهرو رهنمای حربی خبری  
بستم کمر امید بر دگر که تو      بکشای دری که من ندارم بهتری

## رباعی شماره ۴۹۶

دستی نه که از نخل تو چینم شمری      پایی نه که در کوی تو یابم گذری  
چشمی نه که بر خویش بکریم قدری      رویی نه که بر خاک بالم سحری

## رباعی شماره ۵۰ع

بمخام سپیده دم خروس سحری      دانی که چراهی کند نوحه گری  
یعنی که نمودند در آینه صبح      کز عمر شبی گذشت و توبی خبری



## رباعی شماره ۵۱ع

ای ذات تو در صفات اعیان ساری	اوصاف تو در صفاتشان متواری
وصف تو چو ذات مطلقست امانیت	در ضمن مظاهر از تقید عاری

## رباعی شماره ۵۲ع

عالم ارنه ای ز عبرت عاری      نهری جاری به طورهای طاری  
و ندر همه طورهای نهر جاری      سرپرست حقیقه احتیاق ساری

## رباعی شماره ۵۳ع

یارب یارب کریمی و غفاری	رحمان و رحیم و راحم و ستاری
خواهم که به رحمت خداوندی خویش	این بنده شرمندۀ فرونگذاری

## رباعی شماره ۵۴ع

کیرم که هزار مصحف از برداری      با آن چه کنی که نفس کافرداری  
سر را به زمین چه می نهی بهر ناز      آنرا به زمین بنه که بر سرداری

## رباعی شماره ۵۵۶

ای شمع نمونه ای ز سوزم داری      خاموشی و مردن رموزم داری  
داری خبر از سوز شب بجرانم      آیا چه خبر ز سوز روزم داری

## رباعی شماره ۵۶ع

چون گل بگل‌بسته رویی داری      چون مشک بی حل شده مویی داری  
چون عرصه که قیامت از آن به خلق      پر آفت و محنت سرکویی داری

## رباعی شماره ۵۷۶

ای دل بردوست تحفه جز جان نبری  
دردت چو دهنده نام درمان نبری  
بی درد درد دوست نالان گشتی  
خاموش که عرض دردمندان نبری

## رباعی شماره ۵۸۶

پیوسته تو دل ربوده ای معذوری      غم هیچ نیاز موده ای معذوری  
من بی تو هزار شب به خون در خنتم      تویی تو شبی نبوده ای معذوری



## رباعی شماره ۵۹۶

یا شاه تو بی آنکه خدا را شیری      خنق به و مر حب کش و خیبر گیری  
مسند غلام عاجزت یا مولا      ایام کند ذلیل هر بی پیری

## رباعی شماره ۶۰۶

یا کردن روزگار را زنجیری      یا سرکشی زمانه را تدبیری  
این زانغوشان بسی پریدند بلند      سگی چوبی گزی خدنگی تیری

## رباعی شماره ۱۶۶

از کبردار بیچِ دلِ هوسی      کز کبر به جانی نرسیدست کسی  
چون زلفِ بتانِ شگفتی عادت کن      تا صید کنی خزار دل در نفسی

## رباعی شماره ۲۶۶

ای در سر هر کس از خیالت هوسی      بی یاد تو بر نیاید از من نفسی  
مفروش مرا بهیچ و آزاد مکن      من خواجه یکی دارم و تو بنده بسی

## رباعی شماره ۳۶۶

گر شهره شوی به شهر شراناسی      و رخانه نشینی، بکی و سواسی  
به زان نبود که، همچو خضر و الیاس      کس شناسد ترا تو کس شناسی

## رباعی شماره ۴۶۶

تا نکذری از جمع به فردی نرسی      تا نکذری از خویش به مردی نرسی  
تا در ره دوست بی سرو پاشوی      بی درد بانی و به دردی نرسی

## رباعی شماره ۶۵۶

که شانه کش طره نیلاباشی      که در سر مخون همه سوداباشی  
که آینه جمال یوسف کردی      که آتش خرمن زلیجاباشی

## رباعی شماره ۶۶۶

مآزار دلی را که تو جانش باشی      معشوقه پیداونهانش باشی  
زان می ترسم که از دلزاری تو      دل خون شود و تو در میانش باشی



## رباعی شماره ۶۷۶

جان چیت غم و درد و بلا را همدنی      دل چیت درون سینه سوزی و تنفی  
القصه پی شکست مابسته صنفی      مرک از طرفی و زندگی از طرفی

## رباعی شماره ۶۶۸

بکشد مکار من نقاب از طرفی      برداشت سفیده دم حجاب از طرفی  
گر نیست قیامت ز چه رو کشت پدید      ماه از طرفی و آفتاب از طرفی

## رباعی شماره ۹۶۶

وصافی خود به رغم حسد تاکی      ترویج چنین متاع کسد تاکی  
تو معدومی خیال هستی از تو      فاسد باشد خیال فاسد تاکی

## رباعی شماره ۶۷۰

ای دل ز شراب جہل مستی تاکی      وی نیست شونده لاف ہستی تاکی  
گر غرقہ بجر غفلت و آرزو ای      تردامنی و ہوا پرستی تاکی

## رباعی شماره ۶۷۱

ای آنکه به کهنه نرسد ادا کی      کونین به پیش کرمه خاشاکی  
از روی کرم اگر بخششی همه را      بخشیده شود پیش تو مشت خاکی

## رباعی شماره ۷۲۶

ای از توبه باغ هر گلی را رنگی      هر مرغی را از شوق تو آهنگی  
با کوه زانده تو رمزی گفتم      بر حاست صدای ناله از هر سنگی

## رباعی شماره ۷۳ع

تا بتوانی بخش به جان بار دلی      می کوش که تا شوی ز دل یار دلی  
آزار دلی محو که نگاه کنی      کار دو جهان در سر آزار دلی

## رباعی شماره ۷۴ع

از درد تو نیست چشم خالی ز غمی      هر جا که دلست شد گرفتار غمی  
بیماری تو باعث نابودن ماست      ای باعث عمر مبادت المی



## رباعی شماره ۶۷۵

بی‌پاوسران دشت خون آشامی      مردن‌ز حسرت و غم ناکامی  
مخنت زدگان وادی شوق ترا      بهران کشد و اجل کشد بنامی

## رباعی شماره ۶۷۶

دل داغ تو دار دارنه بفروختی      در دیده تو بی و کر نه می دوختی  
دل منزل تست ور نه روزی صدار      در پیش تو چون پسند می سوختی

## رباعی شماره ۷۷ع

حقاکه اگر چو مرغ پرداشتی      روزی ز تو صد بار خبر داشتی  
این واقعه ام اگر نبودی در پیش      کی دیده ز دیدار تو برداشتی

## رباعی شماره ۷۸۶

هستی که عیان نیست روان در شانی      در شان دگر جلوه کند هر آنی  
این نکته بجز ز کل یوم فی شان      کربایت از کلام حق برمانی

## رباعی شماره ۷۹۶

کرد طلب کو هر کانی کانی      و رزنده یوسی وصل جانی جانی  
القصه حدیث مطلق از من بشنو      هر چیز که در جستن آنی آنی

## رباعی شماره ۸۰۶

میدان فراخ و مرد میدان‌نی      مردان جهان چنانکه میدان‌نی  
در ظاهرشان به اولیایمانند      در باطنشان بوی مسلمان‌نی

## رباعی شماره ۸۱

دردی داریم و سینه بریانی      عشقی داریم و دیده گریانی  
عشقی و چه عشق، عشق عالم سوزی      دردی و چه درد، دردی درمانی

## رباعی شماره ۸۲ع

کر طاعت خود نقش کنم بر نانی      و آن نان بنهم پیش سکی بر خوانی  
و آن سگ سالی کرسنه در زندانی      از تنگ بر آن نان نهند دزدانی



## رباعی شماره ۸۳ع

نزدیکان را بیش بود حیرانی      کایشان دانند سیاست سلطانی  
مارا به سرچاه بری دست زنی      لاجول کنی و دست بر دل رانی

## رباعی شماره ۸۴ع

نزدیکان را بیش بود حیرانی      کایشان دانند سیاست سلطانی  
مارا چه که وصف دستگاه تو کنیم      ماییم قرین حیرت و نادانی

## رباعی شماره ۸۵۶

ای آنکه دوا می درمندان دانی      راز دل زار مستندان دانی  
حال دل خویش را چه گویم با تو      ناکفته تو خود هزار چندان دانی

## رباعی شماره ۸۶ع

آنی تو که حال دل نالان دانی      احوال دل شکسته بالان دانی  
کر خوانمت از سینه سوزان شنوی      وردم نزنم زبان لالان دانی

## رباعی شماره ۸۷۶

گفتی که به وقت مجلس افروختنی      آیا که چه نکتهاست بر دوتختنی  
ای بی خبر از سوخته و سوختنی      عشق آمدنی بود نه آموختنی

## رباعی شماره ۸۸۶

مارابه سرچاه بری دست زنی      لاجول کنی و شست بر شست زنی  
برما به تم همیشه دستی داری      کوینی عسی و ساکنه مست زنی

## رباعی شماره ۶۸۹

تا چند سخن تراشی ورنده زنی      تا کی به هدف تیر پراکنده زنی  
گر یک ورق از علم خموشی خوانی      بسیار بدین گفت و شنونده زنی

## رباعی شماره ۶۹۰

ای واحد بی مثال معبود غنی      وی رازق پادشاه و درویش و غنی  
یا قرض من از خزانه غیب رسان      یا از کرم خودت مرا ساز غنی



## رباعی شماره ۶۹۱

خواهی چو خلیل کعبه بنیاد کنی      و آنرا به نماز و طاعت آباد کنی  
روزی دو هزار بنده آزاد کنی      به زان نبود که خاطری شاد کنی

## رباعی شماره ۶۹۲

گر زانکه هزار کعبه آزاد کنی      به زان نبود که خاطری شاد کنی  
گر بنده کنی ز لطف آزادی را      بهتر که هزار بنده آباد کنی

## رباعی شماره ۶۹۳

ای آنکه سپر را پر از ابر کنی      وز لطف نظربه سوی هر کبر کنی  
کردند تمام خانه های تو خراب      ای خانه خراب تا به کی صبر کنی

## رباعی شماره ۶۹۴

ای خوانده ترا خدا ولی ادرکنی      بر تو ز بی نص جلی ادرکنی  
دستم سہی و لطف تو بی پایاست      یا حضرت مرتضی علی ادرکنی

## رباعی شماره ۹۵۶

یا قوت ز دیده ریختم تاجه کنی      در پای غم تو یختم تاجه کنی  
از هر که به تو گریختم سود نکرد      از توبه تو دگر یختم تاجه کنی

## رباعی شماره ۶۹

دنیای دنی پر هوس راجه کنی      آلوده هرناس و کس راجه کنی  
آن یار طلب کن که ترا باشد و بس      معشوقه صد هزار کس راجه کنی

## رباعی شماره ۶۹۷

تاترک علایق و عوایق نکنی      یک سجدہ شایستہ لایق نکنی  
حقاکہ ز دایم لات و غزنی زہی      تاترک خود و جملہ خلایق نکنی

## رباعی شماره ۶۹۸

یارب در خلق تکیه گاهم نکنی      محتاج کدا و پادشاهم نکنی  
موی سیاه سفید کردی به کرم      باموی سفید رو سیاهم نکنی



## رباعی شماره ۶۹۹

کردی منی چو با منی پیش منی      کر پیش منی چو بی منی در منی  
من با تو چنانم ای مکاری منی      خود در غلطم که من توام یا تو منی

## رباعی شماره ۷۰۰

از سادگی و سلیبی و مسکینی	وز سرکشی و تکبر و خود بینی
بر آتش اگر نشانیم. بنشینم	بر دیده اگر نشانت نشینی

## رباعی شماره ۷۰۱

باز آیی که تا صدق نیازم بینی      بیداری شهای درازم بینی  
نی نی غلطم که خود فراق تو بتا      کی زنده گذاردم که بازم بینی

## رباعی شماره ۷۰۲

ای دل اگر آن عارض دجو بینی      ذرات جهان را همه نیکو بینی  
در آینه کم نگر که خود بین نشوی      خود آینه شو تا همگی او بینی

## رباعی شماره ۷۰۳

ای در خم چو کان تو سر نهاده کوی      بیرون نه ز فرمان تو دل یک سر موی  
ظاهر که به دست ماست شستیم تمام      باطن که به دست تست آرا تو بشوی

## رباعی شماره ۷۰۴

هان مردان هان و هان جوانمردان هوی      مردی کنی و نگاه داری سرکوی  
کر تیر آید چنانکه بشکافد موی      ز نهار زیار خود مگردانی روی

## رباعی شماره ۷۰۵

در کوی تو میدهند جانی به جوی      جانی چه بود که کاروانی به جوی  
از وصل تو یک جو بهمانی ارزو      زین جنس که ماییم جهانی به جوی

## رباعی شماره ۷۰۶

تحقیق معانی ز عبارات مجوی      بی رفع قیود و اعتبارات مجوی  
خواهی یابی ز علت جمل ثنا      قانون نجات از اشارات مجوی



## رباعی شماره ۷۰۷

در ظلمت حیرت اگر گرفتار شوی      خواهی که ز خواب جمل بیدار شوی  
در صدق طلب نجات، زیرا که به صدق      شایسته فیض نور انوار شوی

## رباعی شماره ۷۰۸

در مدرسه که چه دانش اندوز شوی      وز گرمی بحث مجلس افروز شوی  
در مکتب عشق با همه دانیایی      سرگشته چو طفلان نو آموز شوی

## رباعی شماره ۷۰۹

کر صید عدم شوی ز خود رسته شوی      ورد صفت خویش روی بسته شوی  
می دان که وجود تو حجاب ره تست      با خود نمشین که هر زمان خسته شوی

## رباعی شماره ۷۱۰

از رستی خویش تا پشیمان نشوی      سر حلقه عارفان و مستان نشوی  
تا در نظر خلق نکر دی کافر      در مذهب عاشقان مسلمان نشوی

## رباعی شماره ۷۱۱

آمد بر من قاصد آن سروسی      آورد بهی تانود دست تہی  
من ہم رخ خود بدان بهی مالیدم      یعنی ز مرض نہادہ ام روبہ بہی

## رباعی شماره ۷۱۲

تا تو هوس خدای از سر ننی      در هر دو جهان نباشدت روی بهی  
ورز انکده به بندگی فرود آری سر      ز اندیشه این و آن بجلی برهی

## رباعی شماره ۷۱۳

دنیا را بی بهشت منزلگاهی  
این هر دو به نزد اهل معنی گاهی  
گر عاشق صادق ز هر دو بگذر  
تا دوست ترا به خود نماید را بی

## رباعی شماره ۷۱۴

ای دلبر عیسی نفس ترسای  
خواهم که به پیش بنده بی ترس آیی  
که اشک زودیده ترم خشک کنی  
که بر لب خشک من لب ترسای



## رباعی شماره ۷۱۵

پاکی و منبری و بی همتایی      کس را نرسد ملک بدین زیبایی  
خلعان همه خفته اند و در بایسته      یارب تو در لطف با بگشایی

## رباعی شماره ۷۱۶

گفتم که کرای تو بدین زیبایی      گفتا خود را که من خودم یکتایی  
هم عشقم و هم عاشق و هم معشوقم      هم آینه جمال و هم مینایی

## رباعی شماره ۷۱۷

بردارم دل کز از جهان فریابی      فرمان برم از سود و زیان فریابی  
بنشینم اگر بر سر آتش کوی      بر خیزم اگر از سر جان فریابی

## رباعی شماره ۷۱۸

آنجا که بیایی نه پیدی کوئی      آنجا که نیایی از زمین بروی  
عاشق کنی و مراد عاشق جوی      اینت خوشی و طریفی و نیکوی

## رباعی شماره ۷۱۹

آئینه صفت بدست اونیکویی      زین سوی نموده ای ولی زان سوی  
اودیده ترا که عین،ستی تو اوست      زانش تو ندیده ای که عکس او بی

## رباعی شماره ۷۲۰

ای آنکه برآرنده حاجات تویی      هم کافل و کافی مهات تویی  
سردل خویش را چه گویم باتو      چون عالم سروانختیات تویی

## رباعی شماره ۷۲۱

ای آنکه کشاینده هربند تویی      بیرون ز عبارت چه و چند تویی  
این دولت من بس که منم بنده تو      این عزت من بس که خداوند تویی

## رباعی شماره ۷۲۲

سبحان الله بهر غمی یار توئی      سبحان الله کشایش کار توئی  
سبحان الله به امر تو کن فیکون      سبحان الله غفور و غفار توئی



## رباعی شماره ۷۲۳

الله توئی وز دلم آگاه توئی      درمانده منم دلیل هر راه توئی  
کر مورچه ای دم زند اندر تک چاه      آگه ز دم مورچه در چاه توئی

## رباعی شماره ۷۲۴

ای آنکه به ملک خویش پانده تویی      وز دامن شب صبح نماینده تویی  
کار من بچاره قوی بسته شده      بکشای خدایا که کشانده تویی